

پانزده درس برای اطفال

کلاس اول درس اخلاق

درس اوّل:

به منظور جلب تأییدات الهیّه و ایجاد فضای روحانی ، کلاس خود را با دعا و مناجات شروع کنید . مناجات زیر برای این جلسه در نظر گرفته شده :

هو الله

ای پاک یزدان این نهالان جویبار هدایت را از باران ابر
عنایت تر و تازه فرما و به نسیم ریاض احدیت اهتزاز
بخش و به حرارت شمس حقیقت جانی تازه عطا نما تا نشو
و نما نمایند و روز به روز ترقّی کنند و شکفته گردند و
پر بار و برگ شوند.

ع ع^(۱)

پس از تلاوت مناجات از اطفال سؤال کنید آیا مناجاتی از بر دارند و فرصت دهید تا هر
کس مایل است مناجات بخواند. سپس مناجات ذیل را به همان روشی که در قسمت دوّم از
بخش قبلی توضیح داده شد به اطفال بیاموزید :

«خدایا هدایت نما حفظ فرما سراج روشن کن ستاره درخشنده نما توئی مقتدر و توانا

» (۲)

انتظار می رود که کودکان حداقل قسمتی از این مناجات را در کلاس از بر کنند . همین که
این هدف حاصل شد می توانید فعالیت بعدی یعنی خواندن سرود را آغاز کنید :

الف) سرود

وحدت

ما قطره های آب	صاف و پاک و زیبا
قطره قطره با هم	ما می شویم دریا
ما برگ های کوچک	از یک درخت سبز
می رقصیم از یک باد	می نوشیم از یک آب
ما می خندیم با هم	ما می خوانیم دلشاد

دیگر برخیز از جا	ای کودک شیرین
ما می شویم دریا	قطره قطره با هم
می نوشیم از یک آب	می رقصیم از یک باد
وحدت یعنی همین	ای کودک شیرین

(ب) حفظ بیان مبارک:

فعالیت بعدی از بر کردن یک قسمت از آثار مبارکه بهائی است . شما می توانید مفهوم نصّ مبارک را به شرح زیر توضیح دهید :

هدف اصلی دیانت بهائی وحدت عالم انسانی است. کوشش ما آن است که در کمال وحدت زندگی کنیم و همه مردم را برادران و خواهران روحانی خود بدانیم . این برای ما بسیار مهمّ است که با محبّت و وحدت در جامعه زندگی کنیم. بهائیان از بحث های تند و دعوا اجتناب می کنند و اگر وقتی اختلافی بین آنها ایجاد شود با دوستی و محبّت آن را بین خود حلّ می کنند. برای آنکه بتوانیم وحدت را در بین خودمان حفظ کنیم بیایید این بیان مبارک را از بر نماییم:

«نور اتّفاق آفاق را روشن و منور سازد.»^(۳)

اگر اطفال معنی بیانات را بدانند، آن را آسان تر از حفظ می نمایند. بدین جهت شما می توانید به آنان کمک کنید و همگی را تشویق نمایید تا درباره معنی و مفهوم بیان مبارک صحبت کنند و دریافت های خود را به زبان آورند . در این قسمت چند توضیح کوتاه درباره بعضی از کلمات جدید درج می شود تا درک مفهوم بیان را برای آنان آسان تر سازد:

اتّفاق – اتّحاد

۱- پژمان گفت : من کلاس اطفال را خیلی دوست دارم. همه بچه ها همدیگر را دوست داریم. بیانات زیبایی یاد می گیریم . سرودها و بازی های خوبی داریم. ما به همدیگر خیلی کمک می کنیم . در کلاس ما اتّفاق و اتّحاد وجود دارد.

۲- خواهران و برادران نرگس همگی از پدر و مادرشان اطاعت می کنند . آنها می دانند که اطاعت از پدر و مادر باعث پیشرفت و موفقیت آنهاست. آنها همدیگر را هم بسیار دوست دارند و به هم کمک می کنند. در خانواده نرگس اتّفاق و اتّحاد کامل وجود دارد.

آفاق

۱- مادر از پشت پنجره آسمان را نگاه می کرد . مریم پرسید : مادر چرا به آسمانهای دور خیره شده اید؟ مادر گفت: من نگاه کردن به آفاق دور دست را خیلی دوست دارم.

منور

۱- اتاق تاریک بود تا آنکه چراغ روشن شد . چراغ همه جا را روشن و منور کرد.
۲- صبح زود آفتاب طلوع می کند و به صحرا و دریا می تابد. خورشید صحرا و دریا را روشن می کند. صحرا و دریا منور می شود.

ج)داستان

هنگامی که بچه ها بیان مبارک را از بر کردند و درباره اهمیت یگانگی و وحدت فکر کردند شما می توانید داستانی از حضرت عبدالبهاء بگویید که مفهوم اتحاد و اتفاق را برای آنها روشن تر می سازد . همان طور که در بخش قبلی قسمتهای ۵، ۶ و ۷ بحث کردید. اگر شما بر روی نکات مهم داستان تاکید بیشتری کنید آنها داستان شما را بهتر یاد می گیرند. همین طور تاکید بر روی مفهوم اصلی داستان شما و قسمت های مختلف مربوط به آن و جمع بندی خوب مطالب بسیار مهم است. به شما توصیه می کنیم که قبل از آن که داستان را برای اطفال بگویید به این سوالات در ذهن خود پاسخ دهید: - موضوع و مفهوم اصلی داستان چیست ؟ - چه قسمتهایی از داستان مستقیماً به این مفهوم اصلی مربوط می شوند؟ - نکات مهمی که داستان را جذاب تر می سازند کدامند؟

در زمانهای قدیم وقتی که حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در عکا زندگی می کردند مردم عکا امر الهی را به درستی نمی شناختند و درباره دیانت بهائی اطلاعات اشتباهی به آنها داده شده بود. آنها فکر می کردند باید با حضرت بهاء الله و حضرت عبد البهائ مخالف کنند. اما حضرت عبدالبهاء با دانایی و عشق خیلی زیادی که داشتند قلوب خیلی از این مردم را تغییر دادند (یعنی آنها را تقلیب کردند). حضرت عبدالبهاء به پیروان همه ادیان خیلی مهربانی می کردند و به آنها کمک می کردند تا با همدیگر متحد و مهربان باشند. در آن روزها:

یک تاجر مسیحی در عکا زندگی می کرد و او هم مانند سایر مردم شهر به احباء (یعنی بهاییان) احترامی نمی گذاشت.

یک روز خارج از دروازه شهر عکا مرد تاجر یک بار شتر ذغال خیلی خوب بود(آن) وقتها از شتر برای حمل و نقل استفاده می کردند و از ذغال هم برای گرم کردن خانه و پختن غذا استفاده می کردند).

این ذغالها متعلق به بهاییان بود. مرد تاجر شتربان را متوقف کرد و گفت: این ذغال از ذغالی که من می توانم تهیه کنم بهتر است و بدون اجازه و بدون پرداخت پول ذغالها، را تصاحب کرد (یعنی برای خودش برداشت). وقتی این خبر به گوش حضرت عبدالبهاء رسید به مغازه مرد تاجر تشریف بردند تا ذغالها را پس بگیرند. مرد تاجر هیچ توجهی به حضرت عبدالبهاء نکرد ولی حضرت عبدالبهاء همان جا نشستند و ساکت و آرام صبر کردند. بالاخره پس از سه ساعت (می دانید سه ساعت چقدر طولانی است!) مرد تاجر رو کرد به حضرت عبدالبهاء و با لحن سرد و بی محبتی پرسید: آیا شما یکی از افراد زندانی هستید؟ (چون سلطان ظالم عثمانی حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء را بی گناه زندانی کرده بود). شما چه کار کرده اید که زندانی شده اید؟

حضرت عبدالبهاء پاسخ دادند که جرم من همان جرمی است که حضرت مسیح مرتکب شده بود (یعنی اشاره فرمودند به اینکه همانطور که حضرت مسیح بی گناه مورد اذیت و آزار قرار گرفتند ما هم بی گناهیم) مرد تاجر با تعجب پرسید: شما از حضرت مسیح چه می دانید؟ در اینجا حضرت عبدالبهاء خیلی خیلی آرام و با محبت درباره حضرت مسیح صحبت فرمودند... همانطور که حضرت عبدالبهاء صحبت می کردند قلب مرد تاجر نرم می شد (مثل یخ که با گرما آب می شود) و غرور و تکبرش از بین می رفت. بالاخره مرد تاجر به حضرت عبدالبهاء گفت که متأسفانه ذغال به فروش رفته ولی او خوشحال می شود که پول ذغال را بپردازد. حضرت عبدالبهاء برخاستند که بروند. مرد تاجر هم برخاست و حضرت عبدالبهاء را با نهایت احترام تا خیابان بدرقه کرد.

(د) بازی « بزرگ، بزرگ، بزرگ تر »

دو نفر از بچه ها کنار هم می ایستند و پای چپ یکی را به پای راست دیگری با یک طناب یا هر وسیله دیگر می بندیم. سپس از آنان می خواهیم از نقطه ای به نقطه دیگر بروند.

تنوع و تغییر :

(الف) سه یا چهار و یا تعداد بیشتری از کودکان کنار هم می ایستند و به همین ترتیب پاهایشان را به هم با طناب می بندیم و از آنها می خواهیم با هم راه بروند.

- (ب) می توانیم موانعی مانند سنگ یا شاخه درخت بر سر راه آنها قرار دهیم و بخواهیم از آنها بگذرند. مطمئن شویم که هیچ گونه خطری کودکان را تهدید نمی کند.
- (ج) کودکان می توانند به جای راه رفتن مثل قورباغه بجهند و یا مثل خرچنگ راه بروند.

ه) رنگ آمیزی:

آخرین برنامه این جلسه رنگ آمیزی است . به هر یک از کودکان یک تصویر می دهیم تا رنگ کنند.

درس دوم:

برای امروز به شما توصیه می‌کنیم کلاس را با مناجات زیر شروع کنید:

هو الله

خداوندا این طفل صغیر را در آغوش محبت پرورش فرما و از ثدی
عنایت شیر ده. این نهال تازه را در گلشن محبت بنشان و به رشحات
سحاب عنایت پرورش ده. از اطفال ملکوت کن و به جهان لاهوت
هدایت فرما. توئی مقتدر و مهربان و توئی بخشنده و سابق الانعام . ع
ع^(۴)

بعد از تلاوت مناجات شما می‌توانید از کودکان بخواهید که مناجاتی را که قبلاً یاد گرفته
اند، بخوانند. سپس به آنها کمک کنید تا مناجاتی را که جلسه گذشته از بر نمودند، مرور کنند.

الف) سرود

فعالیت بعدی کلاس شامل دو سرود است سرودی که در کلاس گذشته تمرین نمودند و
یک سرود جدید :

قلب صاف

می خواهیم از	قلب صافی همچون دُرّ
	در گاهش
پا بگذاریم در راهش	تا با این گام اوّل
گردد مثل آئینه	تا قلب ما در سینه
پاک از گرد هر کینه	نورانی و پاکیزه
پاک از قهر و کدورت	پاک از بغض و حسادت
جای نور محبت	روشن از پرتو حق

ب) حفظ بیان مبارک

بعد از سرود نوبت حفظ کردن بیان مبارک حضرت بهاءالله می رسد. شما می توانید ابتدا توضیحی به شرح زیر مطرح کنید:

قلب ما مانند آئینه است. ما باید همیشه آن را تمیز و پاک نگه داریم. نفرت، حسادت و افکار منفی مانند غبار بر آئینه قلب ما می نشیند و آن را از درخشش باز می دارد. وقتی آئینه قلب ما پاک است نور خدا از آن منعکس می شود و ما سبب خوشحالی سایرین خواهیم شد. حفظ این بیان حضرت بهاءالله به ما کمک خواهد کرد تا آئینه قلبمان را پاک نگاه داریم:

«يَا ابْنَ الرُّوحِ فِي أَوَّلِ الْقَوْلِ اْمَلِكِ قَلْبًا جَيِّدًا حَسَنًا مُنِيرًا...»^(۵)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: ای پسر روح اولین قول من به تو این است: قلبی پاک و پر محبت دارا شو...)

قول - نصیحت

۱- روزی در کلاس مهران و ماریا مشغول نقاشی بودند و می خواستند نقاشی ها را رنگ کنند. مهران مداد رنگی زرد را می خواست ولی ماریا به او نمی داد. معلّم به ماریا گفت که باید مداد رنگی ها را با مهران تقسیم کند. ماریا قول معلّم را پذیرفت. ماریا نصیحت معلّم را فهمید و قبول کرد.

۲- مهسا می خواست تصمیم بگیرد که با پولش خوراکی یا کتاب قصّه بخرد. پدر و مادر به او نصیحت کردند که بهتر است کتاب قصّه بخرد. پدر و مادر نصیحت عاقلانه ای به مهسا کردند.

دارا شدن

۱- طاهره دوست دارد که قبل از خواب مناجات بخواند. او یک کتاب مناجات کوچک دارد و از آن مناجات می خواند. طاهره دارای یک کتاب کوچک مناجات است.

۲- چند روز پیش سیل آمد و همه دارایی مردم روستا را آب برد. همه به کمک مردم روستا آمدند و دوباره آنچه را که نیاز داشتند برای آنها تهیه کردند. آنها دوباره دارای همه چیز شدند.

قلباً جیداً- قلب پاک

۱- ژیلایا عصبانی شد و بر سر سوسن فریاد کشید. سوسن ناراحت شد ولی خیلی زود ژیلایا را بخشید و فراموش کرد. سوسن دارای قلبی پاک است.

۲- مهرداد دوست دارد خوراکی های خود را با همه قسمت کند . حتّی با فرید که به او سنگ پرتاب می کند . مهرداد دارای قلبی پاک است .

قلباً حسناً - قلب پر محبّت

۱- وقتی مردم نیازمند به خانه الهام می آیند الهام معمولاً از آنها مراقبت می کند. الهام دارای قلبی پر محبّت است.

۲- آقای روحانی مرد بسیار مسنی است. سینا به او کمک می کند تا میوه های باغش را برای فروش به بازار ببرد. سینا دارای قلبی پر محبّت است.

قلباً منیراً - قلب نورانی

۱- هر وقت که احساس می کنم که غمگینم مادرم مرا تسلی می دهد و خوشحال می کند. مادرم دارای قلبی نورانی است.

۲- فرهاد بیمار است و باید چند روزی را در رختخواب بماند. فرهاد خیلی مناجات می خواند و غمگین نمی شود و نشان می دهد که خوشحال است. فرهاد صاحب قلبی نورانی است.

ج)داستان

بعد از آنکه بچه ها نصّ مبارک را یاد گرفتند شما باید برای آنها قصّه تعریف کنید. مثل همیشه اگر شما قسمت های مختلف قصّه را به روشنی در ذهن داشته باشید و آن را با خوشحالی و صمیمیت تعریف کنید، بچه ها آن را بهتر خواهند فهمید :

بچه های خوب ، می دانید که حضرت عبدالبهاء یک قدرت عجیبی داشتند. آن حضرت می توانستند فکر و احساس هر کسی را بخوانند و بدانند. به همین دلیل افرادی را که قلبشان پاک و صاف بود خیلی دوست داشتند.

یک روز خانمی افتخار پیدا کرده بود برای شام مهمّان حضرت عبدالبهاء باشد . حضرت عبدالبهاء مثل همیشه بر سر میز غذا برای میهمانان بیانات می فرمودند و آن خانم که قلب پاکي داشت مشغول گوش کردن بود. یکباره فکری از خاطرش گذشت. یک لیوان پر از آب مقابل او روی میز غذا بود. با دیدن این لیوان پر از آب در دل گفت آه چه می شد اگر حضرت عبدالبهاء قلب مرا مثل این لیوان آب بر می داشتند و از همه آرزوها و خواسته های بد و غیر روحانی خالی می کردند و دوباره با آرزوهای خوب و روحانی و عشق و معرفت الهی پر می کردند همانطور که می شود این لیوان را خالی و دوباره پر کرد!

این فکر به سرعت از ذهن آن خانم محترم گذشت ولی درباره آن هیچ صحبتی نکرد و به روی خود نیاورد. ولی به زودی چیزی اتفاق افتاد که نشان داد حضرت عبدالبهاء بر فکر و احساس او آگاه هستند. حتماً دوست دارید بدانید آن اتفاق چه بود؟ همانطور که حضرت عبدالبهاء مشغول بیانات بودند چند لحظه مکث کردند یکی از خدمتکاران را صدا کردند و به فارسی چیزی به او فرمودند. خدمتکار فوراً به طرف جایی که آن خانم نشسته بود رفت لیوان پر از آب را برداشت و آب آن را در ظرف دیگری خالی کرد و لیوان خالی را در مقابل او گذاشت.

کمی بعد حضرت عبدالبهاء در حالی که به بیانات خود ادامه می دادند خیلی آرام و طبیعی پارچ آب را برداشتند و با مهربانی لیوان خالی خانم را دوباره پر از آب کردند. هیچ یک از حاضرین متوجه موضوع نشدند اما آن خانم متوجه شد که حضرت عبدالبهاء آرزوی قلب او را برآورده کردند. آن خانم بی نهایت خوشحال شد و دانست که قلب و فکر هر کس برای حضرت عبدالبهاء مثل یک کتاب باز است و حضرت عبدالبهاء کتاب فکر و احساس همه را می خوانند. یعنی هر چه در قلب و فکر ما می گذرد با نهایت عشق و محبت می دانند.

(د) بازی «تشنگی شدید»

فعالیت بعدی بعد از داستان یک بازی است به نام « تشنگی شدید »

چوبهائی به دست های اطفال بسته می شود به نحوی که قادر به تا کردن آرنج خود نباشند. و آنها وانمود می کنند که در بیابان راه می روند و به شدت دچار تشنگی و عطش شده اند. تا اینکه به جایی که استکانهایی پر از آب وجود دارد، می رسند. و حالا باید راهی برای نوشیدن آن بیابند. (به زودی در خواهند یافت که تنها راه آن است که به همدیگر کمک نمایند ولی باید مراقب باشند که یکدیگر را خیس نکنند).*

ه) رنگ آمیزی:

برای پایان کلاس امروز به هریک از اطفال تصویر شماره ۲ را برای رنگ کردن بدهید .

* اشاره به ضرب المثل چینی است که برای توصیف بهشت و جهنم به کار می برند و مفهوم آن این است که در عالم بعد دست هیچکس خم نمی شود. لذا آنهایی که در جهنم هستند از تشنگی می میرند ولی آنهایی که در بهشت هستند به یکدیگر آب می دهند.

شما تا حال شما تلاوت مناجات در شروع هر کلاس پی برده اید، به خصوص اگر از اطفال خواسته شود که مناجات هایی را که از بر دارند تلاوت کنند فعالیت سودمندی است زیرا به تدریج آنها می آموزند که هر کاری را با طلب تایید از درگاه الهی آغاز کنند. مناجاتی که برای امروز پیشنهاد می شود چنین است:

هوالبهی

ای خدای مهربان این نوگل گلستان محبت را از شبنم عنایت تر و تازه بفرما و این تازه نهال بوستان هدایت را به تربیت باغبان احدیت پرورش ده و این شاخ سبز را در گلشن الطاف مزین به شکوفه و برگ کن و این دردانه معرفت را در آغوش صدف رحمت پرور. ای خداوند هر مستمندی را توانگر نما و هر دردمندی را درمان بخش. هر فقیری را به گنج روان دلالت کن و هر اسیری را از زنجیر قیود آزادی بخش. تویی توانا و بینا و آگاه و شنوا. تایید احسان نما. ع ع^(۶)

بعد از تلاوت این مناجات و مناجاتهای کودکان، توجه خود را به حفظ مناجاتی معطوف نمائید که آنها طی دو جلسه گذشته فراگرفته اند و به آنان کمک کنید و مطمئن شوید که همگی کودکان آن مناجات را از بر کرده باشند.

الف) سرود

فعالیت بعدی کلاس، سرود است و شما از کودکان می خواهید که دو سرودی را که در جلسات گذشته یاد گرفته اند با هم بخوانند. وقتی احساس کردید که آنها کاملاً این دو سرود را یاد گرفته اند سرود سوّم را به آنها تعلیم دهید:

عدالت

عدالت یه راهه	که ما نریم بی راهه
عدالت مثل نوره	خورشید آسمونه
ای بچه های زیبا دستها همه بالا.	بنخوایم از حق که مثل

حضرت عبدالبهاء	عادل باشیم تو دنیا
حضرت عبدالبهاء	می بخشید هر چه که داشت
می بخشید با محبت	به هر کس ، هر وقت ، هر جا
تا همه خوشحال باشن	ای بچه های زیبا

(ب) حفظ بیان مبارک:

قبل از آنکه اقدام به حفظ کردن بیان(نص) جدیدی کنید از چند نفر از کودکان بخواهید تا دو بیان قبلی را بخوانند. سپس مطلب زیر را برای آنها توضیح دهید :

خدا عدل را دوست دارد و هنگامی که ما با دیگران با عدالت و انصاف رفتار می کنیم خدا از ما راضی می شود. ما باید به حقوق دیگران احترام بگذاریم و هرگز کسی را از آنچه سزاوار اوست محروم نکنیم. حفظ این بیان حضرت بهاءالله به ما کمک خواهد کرد تا بیشتر با عدالت رفتار کنیم. پس بیایید این نص را حفظ کنیم:

«هیچ نوری به نور عدل معادله نمی نماید»^(۷)

عدل

- ۱- کاوه می خواست ۱۰ عدد مداد رنگی را بین ۵ کودک تقسیم کند. کاوه به هر کودک ۲ عدد مداد رنگی داد. کاوه با عدل مداد رنگی ها را قسمت کرد.
- ۲- محمد حسن مزرعه بزرگی دارد و ۱۰ کارگر در آن کار می کنند. محمد حسن حقوق مناسبی به کارگران خود می دهد و آنها را بیش از حد خسته نمی کند. محمد حسن با کارگران خود به عدل رفتار می کند.

معادله

- ۱- مادر فرزندان را خیلی دوست دارد. هیچ محبتی به اندازه محبت مادر به فرزند نیست. محبت مادر به هیچ محبتی معادله نمی کند.

(ج) داستان

پس از آنکه کودکان بیان مبارک را فرا گرفتند و شما معانی کلمات را برای آنان توضیح دادید. می توانید داستان زیر را که درباره حضرت عبدالبهاء است برای آنان تعریف کنید. این داستان کمک می کند مفهوم عدالت بیشتر روشن شود. در هنگام تعریف داستان می توانید بر روی قسمت هایی که نشان دهنده صفت عدالت آن حضرت است بیشتر تاکید کنید و به اطفال نشان دهید که چگونه می توانند از الگوی رفتار حضرت عبدالبهاء پیروی نمایند.

یک روز حضرت عبدالبهاء می خواستند از عکا به حیفا تشریف ببرند و یک صندلی در یک کالسکه ارزان قیمت گرفتند که چند مسافر دیگر هم داشت. راننده کالسکه که حضرت عبدالبهاء را می شناخت خیلی تعجب کرده بود و لابد از خودش می پرسید که چرا حضرت عبدالبهاء این قدر صرفه جو هستند که سوار کالسکه او شده اند. آن وقت با احترام رو کرد به حضرت عبدالبهاء و گفت: مطمئناً اگر شما با یک کالسکه خصوصی سفر کنید خیلی راحت تر خواهید بود. حضرت عبدالبهاء نپذیرفتند و در همان کالسکه نشستند. همین که به حیفا رسیدند و از کالسکه پیاده شدند یک زن ماهیگیر فقیری نزد ایشان آمد و کمک خواست و گفت امروز حتی یک ماهی هم نگرفته و خانواده اش گرسنه و منتظرند و حالا باید با دست خالی پیش آنها برگردد. حضرت عبدالبهاء بلافاصله مبلغ زیادی به او کمک کردند. راننده کالسکه این صحنه را دید. حضرت عبدالبهاء با مهربانی به او فرمودند:

در حالی که خیلی ها دارند از گرسنگی می میرند چرا من باید با کالسکه مجلل سفر کنم؟
(د) بازی « مشارکت »

یک تایر اتومبیل یا هر چیز کوتاه دیگری را روی زمین قرار دهید و بعد کودکان سعی کنند به تعداد هر چه بیشتری هم زمان روی آن بایستند.

ه) رنگ آمیزی

در قسمت آخر نقاشی شماره ۳ را به کودکان بدهید و بخواهید که آن را رنگ کنند.

درس چهارم

شما می توانید جلسه امروز را با مناجات زیر آغاز کنید:

هوالبهی

ای خدا طفل معصوم در پناه خود حفظ نما عنایتی کن و
رحمتی بفرما تربیت نما به نعمت پیروز قابلیت بخش تا ملکوتی گردم
ربانی شوم روحانی شوم نورانی گردم. تویی مقتدر و توانا و مهربان. ع
ع^(۸)

همین که بعضی از کودکان هم مناجات‌هایی تلاوت نمودند مناجاتی را که طی سه جلسه
قبل یاد گرفته اند با آنان مرور کنید. قبل از آنکه شروع به یاد دادن مناجات جدیدی کنید مطمئن
شوید که مناجات قبلی را کاملاً یاد گرفته اند.
هنگام معرفی مناجات جدید بیاد داشته باشید که باید معنی آن را کلمه به کلمه توضیح
دهید و برای درک بهتر لغات مشکل مثالهای مناسبی بزنید. کودکان می توانند در هفت جلسه آینده
این مناجات را حفظ کنند. بنابراین شما می توانید آن را به ۵ قسمت تقسیم کنید و دو جلسه آخر
را به مرور کل مناجات اختصاص دهید:

هو الله

مهربانا طفل صغیرم به دخول در ملکوت کبیر فرما. در زمینم
آسمانی فرما. ناسوتیم لاهوتی فرما. ظلمانیم نورانی کن. جسمانیم
روحانی نما و مظهر فیوضات نامتناهی فرما. تویی مقتدر و مهربان .
ع ع^(۹)

الف) سرود

در فعالیت بعدی کودکان این سرود زیر را یاد می گیرند و سرودهایی را هم که در
جلسات قبل آموخته اند مرور می کنند.

محبت

خورشید می تابد بر هر جا	بر خار و گل کوه و صحرا
نورش گرمابخش هر چیز	در تابستان و در پاییز
می تابد بر سنگ و گلشن	پر مهر با دوست و دشمن

قلب ما هم مثل خورشید
بر دل‌هایی مانند سنگ
رنگ
بر هر دل نور خود پاشید
یا دل‌هایی صاف و بی

چون پیش قلب مهربان
فرقی ندارد این با آن

باران می بارد بر هر جا
هستی می بخشد بر عالم
دست ما هم باید باشد
بارد
بر خاک تشنه یا دریا
می بخشد شادی جای غم
بخشنده چون ابری

بر هر محتاج از هر کشور
با هر رنگ و با هر باور

چون پیش دست مهربان
فرقی ندارد این با آن

(ب) حفظ بیان مبارک

حالا شما می توانید یک بیان (نصّ) جدید را به شرح زیر برای کودکان توضیح دهید تا حفظ کنند:

محبت خدا مانند انوار خورشید بر انسان می تابد. انوار خورشید بر باغ و بیابان یکسان می تابد. محبت ما باید مانند انوار خورشید باشد. ما باید همه را حتی آنان را که با ما درست رفتار نمی کنند دوست داشته باشیم. برای آنکه همه مردم را دوست داشته باشیم بیاید این بیان حضرت بهاءالله را از بر کنیم:

«ای دوست در روضه قلب جز گل عشق مکار»^(۱۰)

در این بیان دو کلمه احتیاج به توضیح دارد:

روضه (باغ)

۱- پدر عرفان به تازگی بیرون شهر یک باغ خریده است. او روی یک قطعه چوب، درشت نوشت: «روضه محبت» و تابلو را کنار در ورودی نصب کرد. پدر عرفان باغ خود را «باغ محبت» نامید.

۲- مادر بزرگ قبل از آنکه برای بچه ها قصه بگوید گفت: بچه ها آیا شما می دانید که مالک یک باغ خیلی گرانها هستید؟ بچه ها گفتند: نه! آن باغ کجاست؟ مادر بزرگ گفت: قلب شما مثل یک باغ است، یک روزه پر از گل است.

جز

۱- نسیم دوست دارد آهنگ هایی درباره آفتاب و گل بخواند. نسیم درباره هیچ چیز دیگر جز آفتاب و گل آواز نمی خواند.

۲- ساسان می خواست کنار رودخانه برود اما او کارهایی را که باید در خانه انجام می داد انجام نداده بود. پدرش به او گفت تا کارهایی را که قرار بود انجام ندهد نمی تواند کنار رودخانه برود و متأسفانه ساسان عصبانی شد. مادر بزرگ با او صحبت کرد و به او گفت: عزیزم، هیچ یک از خواسته های تو جز با اطاعت پدر انجام نخواهد شد.

ج) داستان

فعالیت بعدی گفتن یک داستان است. به خاطر داشته باشید برای آنکه کودکان از داستانی که شما می گوئید لذت ببرند، شما باید قبلاً یک بار به دقت آن را بخوانید و درباره موضوع اصلی آن فکر کنید و جزییاتی را که می توانند کودکان را جذب کنند به خاطر بسپارید.

هنگامی که حضرت عبدالبهاء در عکا مسجون بودند مردی هم در این شهر زندگی می کرد که رفتار بسیار بدی با حضرت عبدالبهاء داشت. این مرد جاهل فکر می کرد که تعالیم حضرت محمد را اطاعت می کند و فکر می کرد حضرت عبدالبهاء مرد خوبی نیستند و اگر او با بهاییان بد رفتاری کند نزد خدا کار بدی نیست. در حقیقت او فکر می کرد هرچه بیشتر نسبت به بهاییان نفرت نشان دهد و بد رفتاری کند نزد خدا عزیزتر خواهد بود. به همین دلیل با همه قلبش از حضرت عبدالبهاء بیزار بود. این نفرت چنان درون وجود او را پر کرده بود که گاهی موجب رفتارهای زشتی از او می شد مثل آبی که کم کم از یک کوزه شکسته بیرون بریزد. (می دانید بچه ها! رفتارهای ما از احساسات و طرز فکر ما ناشی می شوند.) در مسجد وقتی که مردم برای نماز جمع می شدند این مرد فریاد می زد و علیه حضرت عبدالبهاء حرف های زشت و نادرستی می گفت و هرگاه در خیابان از مقابل حضرت عبدالبهاء می گذشت صورت خود را با عبا می پوشانید تا آن حضرت را نبیند.

این مرد خیلی فقیر بود و بیشتر وقت ها پولی نداشت تا برای خود غذا و لباس تهیه کند.

شما فکر می کنید حضرت عبدالبهاء با او چطور رفتار می کردند؟ ایشان همیشه به او محبت می کردند و برای او غذا و لباس می فرستادند مطمئن می شدند که از او مراقبت می شود. مثلاً روزی که او خیلی بیمار بود حضرت عبدالبهاء برای او دکتر بردند و پول داروها و غذای او را پرداختند. حتی وقتی دکتر می خواست نبض او را بگیرد در حالی که یک دستش را به دکتر داده بود با دست دیگر صورتش را با عبا پوشانده بود که چهره حضرت عبدالبهاء نبیند! سال ها گذشت و آنقدر حضرت عبدالبهاء به او محبت کردند تا بالاخره تقلیب شد و به منزل حضرت عبدالبهاء رفت. خودش را بر روی پاهای مبارک انداخت و گریه کرد. اشک مثل سیل از چهره اش روان بود و می گفت: آقا مرا ببخشید. مدت بیست و چهار سال من به شما بدی کردم و بیست و چهار سال شما به من خوبی کردید! حالا فهمیدم که چقدر اشتباه می کردم. لطفاً مرا ببخشید. بدین ترتیب عشق بسیار زیاد حضرت عبدالبهاء بر کینه و نفرت غلبه کرد.

د) بازی «پل»

روی زمین به وسیله نیمکت ها (یا تعدادی تخته و آجر) یک راهی درست کنید و آن را پل بنامید. دو گروه از بچه ها باید همزمان از طرف مقابل هم از روی پل عبور کنند بدون آنکه کسی از روی پل بیفتد. کودکان باید به هم کمک کنند و یکی یکی از مقابل هم از روی پل عبور کنند. (ه) رنگ آمیزی: در آخرین قسمت نقاشی شماره ۴ را برای رنگ کردن بین کودکان توزیع کنید.

درس پنجم:

تا حال شما چهار مناجاتی را که در شروع هر کلاس تلاوت کرده اید، از بر نموده اید. یکی از آنها را برای شروع کلاس انتخاب کنید. کودکان هم لا اقل یک مناجات را از بر کرده اند و بعضی از آنها ممکن است آن را بعد از مناجات شروع تلاوت کنند. هر یک از اطفال حداقل هر سه یا چهار جلسه یک بار باید فرصت تلاوت مناجات را داشته باشند. همچنین در هر جلسه شما حفظ کردن مناجات درس چهار را با اطفال ادامه دهید. این فعالیت تا درس نهم ادامه خواهد یافت و پس از آن انتظار می رود که همه اطفال مناجات را از بر شوند.

فعالتهای دیگر جلسه امروز چنین است :
الف) سرود شامل بعضی از سرودهای جلسات قبلی و یک سرود جدید:

به من نگاه کنید

آموختم درس وفا	از حضرت عبدالبهاء
باید که مثل من شوید	او گفت: من را بنگرید
	عبدالبهاء عبدالبهاء
	عبدالبهاء عبدالبهاء
شب را چو روز افروختن	باید چو شمعی سوختن
با چشم نور افشان خود	با قطره قطره جان خود
این است راز بندگی	بخشیم نور زندگی

او گفت: من را بنگرید

باید که مثل من شوید

عبدالبهاء عبدالبهاء

عبدالبهاء عبدالبهاء

ب) حفظ بیان مبارک

خداوند ما را دوست دارد و می خواهد که همیشه به او نزدیک باشیم . بهترین راه برای نزدیک تر شدن به خدا آن است که به او خدمت کنیم . خدمت به بندگان خدا، خدمت به خداست . راههای زیادی برای خدمت وجود دارد . مثلاً: عیادت از بیماران ، کمک به نیازمندان و تعلیم آنچه می دانیم به دیگران . ما باید به همه خدمت کنیم بدون آنکه فکر کنیم که آن فرد ثروتمند است یا فقیر ، دوست است یا بیگانه . برای آنکه خادم نوع بشر شویم بیاید این بیان حضرت بهاءالله را از بر کنیم:

« امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع من علی الارض قیام نماید»

(۱۱)

قیام نمودن

۱- سهراب معمولاً در کلاس هنر به درس توجه زیادی می نماید و برای هر جلسه ساعت ها وقت صرف تمرین و آماده سازی خود می کند. سهراب به آموختن هنر قیام نموده و همّت گماشته است.

۲- پدر علی یک مزرعه سبزی کاری دارد. علی هر روز به پدرش در کندن علفهای هرز و آبیاری مزرعه کمک می کند. علی به کمک پدرش قیام نموده است.

خدمت

۱- حسن، نادر و منصور منزل پدربزرگ خود را تمیز کردند. آنها از اینکه این خدمت را انجام داده بودند خوشحال بودند.

۲- مهناز چهار کیلومتر را پیاده طی می کند تا یک کلاس اطفال تشکیل دهد. او این راه طولانی را هر هفته طی می کند چون او دوست دارد که به جامعه خدمت کند.

من علی الارض

۱- زیبا از مادرش پرسید خدا مردم کدام کشور را بیشتر دوست دارد مادر با مهربانی پاسخ داد خدا همه مردم را خلق کرده است و همه را دوست دارد. برای خدا فرق نمی کند اهل کدام کشور باشیم همه ما بر روی کره زمین زندگی می کنیم. خدا جمیع من علی الارض را دوست دارد.

ج)داستان

لوا یکی از اولین بهاییان امریکایی است. وقتی حضرت عبدالبهاء در عکا بودند لوا برای زیارت به آنجا رفت. یک روز حضرت عبدالبهاء به او فرمودند:

لوا من امروز خیلی کار دارم و نمی توانم به دیدن دوستی که خیلی فقیر و مریض است بروم. آیا تو می توانی به جای من به دیدن او بروی و مثل من از او مراقبت کنی؟

لوا آدرس را گرفت و به سرعت به منزل او رفت تا همان طور که حضرت عبدالبهاء خواسته بودند از مرد بیمار پرستاری کند. لوا از اینکه حضرت عبدالبهاء به او اعتماد نموده و مقداری از کارهای خودشان را به او واگذار فرموده بودند احساس غرور و افتخار می کرد. اما خیلی زود نزد حضرت عبدالبهاء برگشت و با تعجب گفت: سرور من شما مرا به جای خیلی خیلی بدی فرستادید. از بوی بد خانه، اتاقهای کثیف و وضعیت ناهنجار و خیلی بد آن مرد ممکن بود بیهوش شوم و قبل از آنکه به بیماری بدی مبتلا شوم آن خانه را ترک کردم.

حضرت عبدالبهاء با چشمانی غمگین به او خیره شدند و فرمودند اگر می خواهی به خدا خدمت کنی باید به خلق خدا خدمت کنی زیرا تو باید در چهره هر کس صورت و مثال الهی را ببینی (یعنی نشانه خدا را ببینی). حضرت عبدالبهاء از او خواستند که دوباره به منزل آن مرد بیمار برگردد. اگر خانه کثیف است آنجا را تمیز کند و مرد بیمار را نظافت و حمام کند و اگر گرسنه است او را غذا بدهد و از او خواستند تا همه این کارها را انجام نداده به خانه برنگردد.

می دانید بچه ها حضرت عبدالبهاء بارها این کارها را خودشان برای آن مرد انجام داده بودند و حالا به لوا فرمودند که او هم باید بتواند این کارها را یک بار انجام دهد و بدین ترتیب به لوا یاد دادند که چگونه به هموعان خود خدمت کند.

(د) بازی «کمک به مریض»

یکی از اطفال نقش مریض را بازی می کند. دوفردیگر از کودکان روبروی هم می ایستند و دست همدیگر را می گیرند (دست راست به راست و دست چپ به چپ) تا مانند صندلی شود. به طفل مریض کمک می شود تا روی این صندلی بنشیند و به کمک سایر اطفال او را به بیمارستان منتقل می کنند. (معلم می تواند زیر یک درخت یا هر جای مناسب دیگری را به عنوان بیمارستان تعیین کند.)

تنوع و تغییر :

شخص مریض روی برانکاردی که به وسیله دست های چند تا از بچه ها که به همدیگر گرفته اند درست شده دراز می کشد. اطفال در دو ردیف مقابل هم می ایستند دستهای خود را در حالی که از آرنج تا شده به دست همدیگر می دهند و بدین ترتیب یک برانکارد می سازند.

(ه) رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۵

درس ششم:

مانند جلسات قبل کلاس را با یکی از مناجاتهایی که از بردارید شروع نمائید و از بعضی از اطفال نیز بخواهید تا مناجاتی که از بر دارند بخوانند. پس از تلاوت ادعیه به کودکان کمک کنید تا حفظ کردن مناجاتی را که در درس چهار آغاز کرده اید ادامه دهند.

فعالتهای دیگر جلسه امروز به شرح زیر است :
الف) سرود: شامل تکرار بعضی از سرودهای جلسه قبل و یک سرود جدید به شرح زیر:

راستی

وقتی همیشه حرف ما	جز راستی چیزی نبود
هستیم شاد و مطمئن	با هم بخوانیم این سرود:
داند خدا راز نهان	هر چیز پیش او عیان
با راستی، صدق و صفا	راضی شود از ما خدا
راه فضائل باز شد	تا راستی آغاز شد
هر کس که باشد راستگو	دارند اطمینان به او
با راستی در زندگی	بی ترس و بی شرمندگی

آریم دلها را به دست
چون اعتماد و عشق هست

ب) حفظ بیان مبارک

راستگویی یکی از ضروری ترین صفات روحانی است. بهاییان حتی نباید کوچکترین دروغی بگویند.

چرا مردم دروغ می گویند؟ بعضی وقت ها برای این است که آنها می ترسند حرف راست بزنند. با وجود این همه ما می دانیم که خداوند از همه کارهای ما مطلع است و ما نمی توانیم چیزی را از خدا پنهان کنیم. اگر ما راستگو نباشیم نمی توانیم صفات خوب دیگر را هم به دست آوریم و نمی توانیم به خداوند نزدیک شویم. بیایید با هم این بیان مبارک را حفظ کنیم:

«صدق و راستی اساس جمیع فضائل انسانی است.»^(۱۲)

صدق و راستی

۱- لیوانی از دست احمد افتاد و شکست ، مادرش پرسید چه شده؟ احمد راستش را به مادرش گفت. احمد فضیلت راستگویی را از خود نشان داد.

۲- دوست گیتا برای بازی به خانه آنها آمد و از گیتا خواست که با هم بازی کنند. گیتا باید تکالیفش را انجام می داد و نمی توانست برای بازی بیرون برود. برادر گیتا می خواست به او کمک کند و به دوستش بگوید که گیتا منزل نیست ولی گیتا راضی نشد که برادرش دروغ بگوید. گیتا در باز کرد و به دوستش گفت امروز کار دارد و نمی تواند با او بازی کند. گیتا فضیلت راستگویی را از خود نشان داد.

اساس

- ۱- پدر ادیب خانه می ساخت قبل از ساختن دیوارها مقداری سنگ و سیمان را در محلی که قرار بود دیوارها را بسازد ریخت تا دیوارها کاملاً محکم شوند. با سنگ و سیمان اساس خانه محکم می شود.
- ۲- قبل از آنکه خواندن و نوشتن را یاد بگیرید باید با صدای حروف آشنا شوید. یاد گرفتن صدای حروف، اساس خواندن و نوشتن است.

ج) داستان

در زمانهای قدیم در سرزمینی دور دست پسری زندگی می کرد. وقتی که پدرش در مزرعه بود و مادرش به کارهای خانه رسیدگی می کرد این چوپان جوان هم از گوسفندان نگهداری می نمود. یک روز برای رفع بی حوصلگی فکری به خاطرش رسید تا همسایه ها را به شوخی کمی بترساند. ناگهان فریاد زد: گرگ! گرگ! گرگ! گوسفندانم را درید! همه به کمک او شتافتند اما گرگی ندیدند و پسر به آنها خندید و از اینکه توانسته بود آنها را فریب دهد و دست بیندازد خوشحال بود. دوستانش به سر کارهایشان برگشتند و با همدیگر درباره رفتار بد پسر چوپان صحبت می کردند.

روز بعد دوباره پسر فریاد زد: گرگ! گرگ! کمک کنید! کمک کنید! بعضی از همسایه ها دوان دوان خود را برای کمک به او رساندند. ولی دوباره پسر را دیدند که به آنها می خندد. آنها خیلی ناراحت شدند چون پسر چوپان دوباره به دروغ آنها را فریب داده بود.

روز سوم وقتی پسر فریاد زد گرگ! گرگ! گرگ! گوسفندانم را درید کمک کنید! کمک کنید! همه به تصور آنها باز هم پسر آنها را دست انداخته و دروغ می گوید اعتنایی به او نکردند. اما این بار واقعاً گرگ به گله او حمله کرده بود. گرگ همه گوسفندانش را درید و هیچ کس به کمک او نیامد.

چوپان خیلی غمگین شد ولی یک درس بزرگ از این جریان آموخت و آن این بود که اگر دروغ بگوییم از آن پس هیچ کس حتی پدر و مادر و خواهران و برادران و دوستانمان حتی وقتی راست می‌گوییم دیگر حرف ما را باور نخواهند کرد.

د) بازی تلفن: تعدادی از اطفال در یک ردیف پشت سر هم قرار می‌گیرند و آخرین نفر در مقابل تخته سیاه قرار می‌گیرد. در صورت نیاز می‌توان چند صف از اطفال درست کرد. معلم با انگشت طرخی را بر پشت اولین نفر صف می‌کشد و به همین ترتیب، هر یک از اطفال تصویری را که درک کرده بر پشت نفر مقابل خود می‌کشد تا نوبت به آخرین نفر می‌رسد که در مقابل تخته سیاه قرار دارد و او باید تصویری را که درک کرده بر روی تخته رسم کند و در آخرین مرحله معلم تصویر اولیه خود را هم روی تخته می‌کشد و تفاوت آن را توضیح می‌دهد. تصاویر باید ساده باشد تا همه اطفال بتوانند آن را بکشند.

ه) رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۶

درس هفتم

پس از آنکه شما و کودکان ادعیه و مناجات را تلاوت کردید و اطفال قسمت بیشتری از مناجات درس چهار را حفظ نمودند، سایر فعالیت‌های کلاس را به شرح زیر ادامه دهید.

الف) سرودها (شامل سرودهای جلسات قبلی)

استقامت

راه ما راه خدمت	دلها پر از محبت
نگاه گرم ما	هر جا سوی خدا
ای بچه‌ها خدمت	با تمام همت

با استقامت استقامت

با قوت تمام	ما می‌کنیم قیام
نمی‌شویم خسته	نمی‌نشینیم از پا
ای بچه‌ها خدمت	با تمام همت

با استقامت استقامت

ب) حفظ بیان مبارک

یکی از صفات برجسته هر انسانی که عاشق خداوند است استقامت و ثبات است. به عنوان افراد بهایی ما به حضرت بهاءالله ایمان داریم و اطمینان کامل داریم که آن حضرت مظهر ظهور الهی برای این زمان هستند. بنابراین هر چه دیگران بگویند یا هر کاری انجام دهند، قادر نخواهند بود در ایمان ما به آن حضرت خللی وارد آورند. ما باید همیشه حضرت بهاءالله را دوست بداریم و احکام و تعالیم آن حضرت را اجراء کنیم. برای آنکه این مفهوم بیشتر در ذهن ما باقی بماند بیایید این بیان مبارک را با هم حفظ کنیم:

«بعد از عرفان حق، اعظم امور استقامت بر امر اوست»^(۱۳)

عرفان حق

- ۱- در مدت کوتاهی هزاران نفر به حضرت اعلی ایمان آوردند. آنها به عرفان حق فائز شدند.
- ۲- حضرت عبدالبهاء د رکودکی مقام حضرت بهاء الله را شناختند. حضرت عبدالبهاء در خردسالی به عرفان حق فائز شدند.

اعظم امور

- ۱- مادر رضا گفت من در زندگی کارهای زیادی باید انجام دهم ولی بزرگترین و مهمترین کار من تربیت رضاست. برای او تربیت رضا اعظم امور است.

استقامت

- ۱- شخصی به ماریا گفت ستاره ها لکه های سفیدی در آسمان هستند. اما ماریا یاد گرفته بود که حقیقتاً ستاره ها خورشیدهای بسیار دوری هستند. ماریا فکرش را تغییر نداد. او در آنچه می دانست استقامت کرد.
- ۲- شخصی به منا گفت که دعای روزانه اهمیتی ندارد. اما او خواندن دعای روزانه را ادامه داد زیرا می دانست که این یکی از احکام الهی است. مونا در اجرای این حکم جداً استقامت نمود.

ج) داستان

همه درباره قهرمانان دیانت بهائی در زمان حضرت باب و حضرت بهاءالله یعنی درباره آنها که زندگی خود را در راه خدا نمودند چیزهایی شنیده ایم.

این داستان زندگی قهرمان بزرگی است که در زمان حضرت عبدالبهاء زندگی می کرد. اسم این قهرمان روح الله است و وقتی در راه محبوب قلب خود یعنی حضرت بهاءالله جان خود را فدا کرد فقط ۱۳ سال داشت.

وقتی روح الله ۱۲ ساله بود به همراه پدرش برای زیارت حضرت عبدالبهاء به عکا سفر کرد. او درباره محبت بسیار زیاد و عشق بی نهایت حضرت عبدالبهاء داستانهای زیادی شنیده بود. در راه سفر به سختی می توانست بخوابد چون برای رسیدن به عکا هیجان و شوق زیادی داشت. بالاخره با قلبی پر از شادی و سرور به عکا رسید و به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد. حضرت عبدالبهاء به روح الله خیلی علاقه داشتند به خصوص لحن زیبا و ملیح او را وقتی مناجات از حفظ می خواند بسیار دوست داشتند.

روح الله برای مدتی در محضر حضرت عبدالبهاء زندگی کرد و هر روزی که می گذشت عشق او به امر الهی بیشتر و بیشتر می شد.

بالاخره روزهای حضور در محضر حضرت عبدالبهاء تمام شد و روح الله و پدرش جناب ورقا به ایران بازگشتند.

در ایران خود را وقف تبلیغ امر به نفوس مخلصه نمودند و پیام حضرت بهاءالله را از محلی به محل دیگر رساندند و هر کس صحبتهای روح الله را می شنید عمیقاً تحت تاثیر قرار می گرفت. پدرش او را بی نهایت دوست داشت و همگی رفتار و روحانیت روح الله را تحسین می کردند. روح الله خیلی راستگو و امین بود و با همه با لطف و محبت زیادی رفتار می کرد. او مناجاتهای زیادی از بر داشت و آنها را با صوت زیبایی تلاوت می کرد و سحرگاه بیدار می شد و دعا و مناجات می خواند.

یک روز دشمنان امر روح الله و پدرش را دستگیر کردند و آنها را به یک زندان در طهران بردند. وضع زندان خیلی بد بود و زنجیرسنگینی بر گردن آنها انداخته بودند که خوابیدن را برای آنها خیلی سخت می کرد ولی با وجود همه اینها روح الله خیلی خوشحال بود. او مناجات می خواند، آواز می خواند و اشعار خیلی زیبایی در عشق حضرت بهاءالله می سرود.

هر روز زندگی در زندان برای این دو قهرمان سخت تر و سخت تر می شد تا آنکه آن واقعه ای که در آرزویش بودند اتفاق افتاد. یک روز صبح زود یکی از مسئولین به نام حاجب الدوله به زندان آمد. او مست و عصبانی بود. او روح الله و پدرش را به انجام کارهای بد متهم کرد ولی آنها با آرامش جواب دادند که بی گناه هستند و به هیچ کس آزاری نرسانده اند. آن مرد بیشتر و بیشتر

روح الله با گریه می گفت: پدر، پدر، مرا با خودت ببر. روح الله با تمام وجود گریه می کرد و آرزو می کرد که مانند پدرش در راه امر الهی جان خود را فدا کند.

حاجب الدوله سعی کرد که با محبت با روح الله صحبت کند و به او گفت: پسر جان تو هنوز یک بچه ای و من تو را خیلی دوست دارم و می خواهم به تو کمک کنم و پست و مقام خیلی بالایی به تو بدهم. من می توانم پول و ثروت زیاد و هر چیز دیگری که تو می خواهی به تو بدهم. فقط بگو که بهایی نیستی.

روح الله جواب داد: من مقام و منصب و پول نمی خواهم. فقط می خواهم با پدرم باشم. وقتی حاجب الدوله فهمید که این طفل خیلی استقامت دارد و نمی تواند او را از عقیده خود بر گرداند دستور داد که روح الله را با طناب بیاویزند و خفه کنند. اجساد جناب ورقا و جناب روح الله را در محلی که بعداً ورقائیه نامیده شد در چاهی انداختند.

بدین ترتیب جناب روح الله هر چند طفل بود یکی از قهرمانان امر الهی شد و همانطور که در اشعارش آرزو می کرد توانست جان خود را در راه حضرت بهاء الله فدا کند.

د) بازی « گرگ و میش »

میش ها باید از روی پل بسیار قدیمی می گذشتند تا به محلی که علفهای شیرین در آن سبز شده بود برسند. در زیر این پل گرگهائی زندگی می کردند که از خوردن میش های کوچک لذت می بردند. این گرگ های تنبل اغلب خواب بودند و فقط با صدای پای میش ها وقتی از روی پل عبور می کردند بیدار می شدند. میش ها خیلی با هوش بودند و یاد گرفته بودند که آهسته از روی پل عبور کنند آنقدر آرام و بی صدا که گرگها بیدار نشوند. آنها به صدای خرخر گرگ ها به دقت گوش میدادند و راه می رفتند. به محض آنکه برای یک لحظه صدای خرخر قطع می شد آنها بلا فاصله بی حرکت می ایستادند زیرا می دانستند که گرگها منتظر شنیدن صدای پای آنها هستند و هر گونه صدایی آنها را بیدار می کند و اگر صدایی نباشد دوباره به خواب می روند.

معلم می تواند پل را با نیمکتها یا مقداری تخته بسازد بعضی بلند و بعضی کوتاه. بچه ها باید از روی پل بگذرند. معلم با صدای دست یا زدن به ته قابلمه صدای خرخر گرگ ها را در می آورد. هر از چندی گرگ ها بیدار می شوند و اطفال کاملاً بی حرکت می ایستند حتی اگر یک قدم

ه) رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۷

درس هشتم

پس از آنکه شما و برخی از اطفال مناجات را اجرا کردید می توانید مناجاتی را که در حال حفظ کردن هستند مرور کنید. فعالیت‌های بعدی کلاس به شرح زیر است :

الف) سرود (شامل برخی از سرودهای قبلی)

خضوع و فروتنی

بنگر به هر طرف زیبای نازنین	با چشم تیز بین هر گوشه را
بین	
گلها و سبزه ها روییده از زمین	صد رود و چشمه سار
جوشیده از زمین	
دارد زمین ما بس معدن طلا	اما همیشه هست در زیر پای ما
دارد هر آنچه را می بخشد این زمین	بی منت و غرور با عشق راستین
با شخم، زخم ها بر پیکرش زنند	اما از آن زمین بهتر ثمر برند
صد باغ و مزرعه در سینه اش شکفت	صد میوه داد و باز هرگز به کس نگفت
او با فروتنی خدمت به ما کند	خدمت همیشه چون عبدالبهاء
کند	

ب) حفظ آیات

یکی از صفات بسیار مهم خضوع است . انسانی که در برابر خداوند خاضع است به عظمت خداوند و کوچکی خود پی می برد. او به طور کامل تسلیم اراده الهی می شود. هنگامی که ما

«يَا بَنَ الْإِنْسَانِ كُنْ لِي خَاضِعًا لَأَكُونَ لَكَ مَتَوَاضِعًا» (۱۴)

خضوع

- ۱- هنگامی که شیده دعا می خواند اغلب سرش را به پائین می اندازد و در باره عظمت خداوند فکر می کند. شیده در برابر خداوند خاضع است.
- ۲- ادیب قبل از انجام سفر تبلیغی به بزرگی خدا فکر می کند و طلب تایید می نماید. ادیب در برابر عظمت خداوند خاضع است.

ج) داستان

خضوع و فروتنی یکی از صفات برجسته حضرت عبدالبهاء بود. احباً میل داشتند که القاب بزرگی به حضرت عبدالبهاء بدهند ولی ایشان فقط لقب «عبد البهاء» را برای خود انتخاب نمودند که به معنی «بنده حضرت بهاء الله» است. همچنین آن حضرت سادگی را خیلی دوست داشتند. یک روز احبای غرب برای شستن دستهای هیکل مبارک قبل از غذا پیش بینی کردند. آنها ترتیبی دادند که پسری با لباس مخصوص تنگ بلور پر از آبی را بیاورد و حوله های معطر هم آماده کردند. وقتی حضرت عبدالبهاء ملاحظه فرمودند که عده ای از احباً به همراهی پسری با لباس مخصوص و ظرف بلور آب و حوله های معطر به سمت ایشان می آیند و از برنامه آنان مطلع شدند، فوراً در آن نزدیکی مقداری آب پیدا کردند دستهای خود را شستند و آن را با پارچه ای که باغبان داشت خشک نمودند و با چهره ای نورانی به سمت میهمانان تشریف بردند و از آنان خواستند که برای شستن دستهای خود از آن آب و حوله استفاده نمایند.

د) بازی «گاهی من قد بلندم»

چشم یکی از بچه ها را ببندید و بقیه دور او حلقه بزنند و یک صدا بگویند:
«من خیلی قد بلندم». (آنها روی انگشتان پا می ایستند و تا آنجا که می توانند خود را به بالا می کشند) بعد یک صدا بگویند :
«من خیلی قد کوتاهم». (اطفال تا می توانند فوز کنند و هر چه بیشتر خودشان را قد کوتاه کنند.)

این حرکت قد بلند قد کوتاه را چند بار تکرار کنند. معلّم حرکت اطفال چه قد بلند چه قد کوتاه را دنبال می کند. آن وقت همه با هم بگویند حالا حدس بزن من قد بلندم یا قد کوتاهم و طفلی که چشم بسته باید از بلندی صدای آنها حدس بزند که آنها در چه وضعیتی هستند. هر یک از کودکان می تواند به نوبت چشمش را ببندد.

ه) رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۸

درس نهم

کلاس را با تلاوت مناجاتی که از بر دارید آغاز کنید و چند تن از کودکان نیز مناجات بخوانند. تا حال لابد همه اطفال مناجاتی را که در درس چهار حفظ کردن آن را آغاز کردید از بر نموده اند. در این جلسه این مناجات را به طور کامل با آنان مرور کنید. فعالیت بعدی کلاس به شرح زیر است:

الف) سرود (شامل بعضی از سرودهای قبلی)

مواسات

غذای خود به تو دهم	اگر خودم گرسنه ام
به تو بیخشم آب را	خودم اگر چه تشنه ام
غم تو باعث غمم	سرور من زشادیت
محبت است دین ما	شعار ماست این صفت

ب) حفظ آیات

خداوند اراده فرموده که همه ما با شادی زندگی کنیم. او می خواهد که ما همیشه به دنبال راهی برای خدمت به دیگران باشیم و آنها را مسرور سازیم. برای آنکه بتوانیم بدین نحو زندگی کنیم نباید فقط آنچه را برای خود می خواهیم برای دیگران نیز بخواهیم بلکه باید حتی برای دیگران چیزهای بهتری طلب کنیم. بیایید با هم این بیان حضرت بهاءالله را از بر کنیم:

« طوبی لِمَنْ اخْتَارَ اخَاهُ عَلٰی نَفْسِهِ »^(۱۵)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: خوشا به حال کسی که برادرش را بر خود ترجیح دهد.)

طوبی - (خوشا به حال)

- ۱- سیما کنار چاه آب است ولی راهی برای به دست آوردن آب ندارد. سیما از هوش سرشار خود استفاده کرد و طنابی به یک سطل بست و از چاه آب بیرون آورد. خوشا به حال سیما که خداوند به او هوش سرشار عطا فرموده.
- ۲- خانواده منصور هر روز صبح در خانه‌شان دعا می خوانند . خوشا به حال خانه منصور که این همه دعا در آن خوانده می شود.

اَختارَ (ترجیح دهد)

- ۱- سینا ، بستنی سنتی و میوه ای هر دو را دوست دارد ولی اگر قرار باشد یکی را انتخاب کند، بستنی میوه ای را ترجیح می‌دهد.
- ۲- فواد هم می تواند برای بازی بیرون برود و هم می تواند به پدرش کمک کند. او کمک به پدر را انتخاب کرد. فواد کمک کردن به پدرش را ترجیح داد.

ج)داستان

حضرت عبدالبهاء همیشه ترجیح می دادند که از لباسهای ساده و ارزان استفاده نمایند و هر گاه لباس اضافی داشتند آنرا به دیگران می بخشیدند. یک روز قرار بود به دیدن حاکم شهر عکا تشریف ببرند. منیره خانم همسر هیکل مبارک فکر کردند که عبای مبارک برای این دیدار مناسب نیست و نزد خیاط رفتند و عبای جدیدی سفارش دادند تا جایگزین عبای قبلی کنند. منیره خانم فکر کردند که مطمئناً حضرت عبدالبهاء متوجه تغییر عبا نخواهند شد چون تنها مساله مهم برای آن حضرت تمیزی بسیار زیاد لباس بود. بالاخره روز ملاقات رسید. حضرت عبدالبهاء عبای جدید را ملاحظه فرمودند و در حالی که می فرمودند این عبای جدید متعلق به ایشان نیست به دنبال عبای قبلی خودشان می گشتند. منیره خانم توضیح دادند که به خاطر این ملاقات مهم این عبا را سفارش داده اند ولی حضرت عبدالبهاء آنرا نپذیرفتند و فرمودند که با پول این عبا می توانستند پنج عبای ساده شبیه آنچه همیشه ایشان استفاده می نمایند تهیه کنند. حضرت عبدالبهاء توضیح دادند که هیچ دلیلی وجود ندارد که چنین لباس گرانی برای ایشان تهیه شود و خواستند که عبا را به خیاط برگردانند و بخواهند که پنج عبای معمولی با پول آن تهیه نماید و فرمودند آنوقت شما ملاحظه می نمایید که من نه تنها یک عبای نو خواهم داشت بلکه چهار عبای دیگر هم برای تقدیم به دوستان دیگر به دست خواهم آورد.

د) بازی: « حلزون»

همه کودکان صف بسته دست همدیگر را می گیرند . طفل اوّل در جا می ایستد و بقیّه دور او می چرخند و کم کم خود را پیچیده و به شکل حلزون در می آورند.

تنوّع و تغییر:

۱- اطفالی که در اوّل صف ایستاده اند حرکت دایره واری را شروع می کنند . و سایر کودکان نیز حول او می چرخند . (مواظب باشید پای همدیگر را لگد نکنند) .

۲- وقتی اطفال شکل حلزون را درست کردند آنهای که در وسط هستند قوز می کنند و زیر پای بقیّه می روند . در همه حال باید دست همدیگر را در دست داشته باشند .

ه) رنگ آمیزی : نقّاشی شماره ۹

درس دهم

بعد از شروع کلاس با دعا و مناجات، دو مناجاتی را که اطفال از جلسات گذشته از بر کرده اند با آنان مرور کنید. سپس برنامه کلاس را به شرح زیر ادامه دهید:

الف) سرود (شامل مرور سرودهای قبلی):

امانت

گفتار ما زیبا شود	با راستی با راستی
به به اگر گفتار را	با راستی آراستی
نور امانت بیشتر	از آفتاب آسمان
رویت به آن روشن شود	باشی امین این و آن
یعنی به مال دیگران	دستان تو آلوده نیست
چون بی امانت هیچ کس	از هیچ کس آسوده نیست

ب) حفظ بیان مبارک

همه ما با چیزهای زیبایی آشنا هستیم که خداوند برای تزیین زندگی ما و سرور قلب ما خلق فرموده است. اما با وجود این آنچه بیش از اشیاء مادی، زندگی ما را زیبا می سازد، صفات روحانی

« زَيُّنُوا لِسَانَكُم بِالصِّدْقِ وَنُفُوسَكُم بِالْأَمَانَةِ » (۱۶)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: زبانتان را با صدق زینت دهید و نفستان را با امانت .)

تزئین کردن- زیبا ساختن :

- ۱- مینا گل‌های رز زیبایی در باغ کاشته است . گل‌های رز باغچه را تزئین نموده و زیبا کرده است.
- ۲- سینا گاهی دروغ می گفت اما حالا راست می گوید. سینا زبان خود را با صدق و راستی زینت داده است.
- ۳- نقاشی زیبایی از یک کشتی روی دیوار نصب شده. این نقاشی دیوار را زیبا کرده است.
- ۴- در هنگام بهار شکوفه ها درختان را تزئین می کنند.
- ۵- مادر سیمین قبل از رفتن به ضیافت خود را با گوشواره های زیبا مزین کرده است.
- ۶- وقتی اکبر کودک بود، تصمیم گرفت خود را با صفات روحانی مزین سازد و شخصیت خیلی زیبایی برای خود ایجاد کرد.

ج) داستان

ملّا بهرام یکی از بهائیان ممتاز ایران بود . یک روز نامه ای دریافت کرد که او را بسیار ناراحت نمود. چون در نامه خبر داده بودند که طفل کوچک پسر عمویش صعود (فوت) کرده و چون آن طفل را با مراسم بهایی دفن کرده اند ملّاهای شهر عصبانی شده و به پلیس شکایت کرده اند. پلیس هم پدر طفل یعنی پسر عموی ایشان را دستگیر کرده و به زندان انداخته است. ملّا بهرام پس از خواندن نامه عمیقاً در باره این مشکل فکر کرد و تصمیم گرفت به دیدن یکی از مامورین عالی رتبه دولت برود و از او کمک بخواهد. وقتی ملّا بهرام به خانه شخص مورد نظر رسید ملاحظه کرد که او مهمانی بزرگی بر پا کرده و مهمانان زیادی دارد. یکی از آنها که دید مردی با لباس معمولی و کهنه می خواهد وارد مجلس شود، خواست که او را بیرون کند ولی میزبان ملّا بهرام را دید و با نهایت محبت و احترام از او دعوت نمود که در مهمانی

مدتی قبل من قرضی داشتم و باید به موقع می پرداختم ولی پول کافی نداشتم. به همین جهت با مردی که به او مقروض بودم قرار گذاشتم که به جای پول یک قطعه زمین را که داشتم بپذیرد. اما نمی توانستیم در مورد ارزش این ملک به توافق برسیم و نه من می توانستم به قضاوت دوست او اعتماد کند و نه او به قضاوت دوست من اعتماد داشت. چون هر کدام از ما به دوست خودمان پول می دادیم تا به نفع ما نظر بدهد. بالاخره از یک تاجری خواستیم که یکی از کارمندانش را بفرستد تا زمین را قیمت گذاری کند. او نیز ملأ بهرام را فرستاد. برای اینکه مطمئن شوم که قیمت زمین آنقدر هست که بتوانم قرض خود را بپردازم قبلاً نزد ملأ رفتم و به او پول بسیار زیادی پیشنهاد کردم تا او به نفع من نظر دهد و قیمت زمین را بیشتر از آنچه هست بگوید. من مطمئن بودم که آن مبلغ را نمی توانست حتی با شش سال کار سخت که داشت به دست آورد ولی ملأ بهرام قبول نکرد و گفت بهتر است صبر کنیم تا ملک را ببینم. وقتی ملک را دید قیمت خیلی بیشتری از آنچه من انتظار داشتم روی زمین گذاشت. بنابر این من بعداً نزد او رفتم و پول خیلی بیشتری به او تقدیم کردم ولی ملأ بهرام باز هم نپذیرفت و گفت که زمین واقعاً همین ارزش را داشته و قیمت گذاری او علت دیگری نداشته است. همچنین قیمت گذاری زمین قسمتی از کار اوست که به خاطرش حقوق دریافت می کند و احتیاجی به دریافت پول دیگر ندارد و این کار را صحیح نمی داند. آنگاه مرد عالی رتبه به مهمانان خود گفت حالا دانستید که چرا گفتم ملأ بهرام مرد درستکار و امینی است که مثل او به ندرت پیدا می شود. آه چه می شد اگر همه مثل ملأ بهرام درستکار بودند!

(د) بازی «مربع، دایره، مثلث»

معلم مجموعه ای از شکلها را پشت سر هم نام می برد، مثلاً (مربع، دایره، مثلث) و از یکی از اطفال می خواهد که به همین ترتیب اسامی را تکرار کند سپس از همان طفل می خواهد که به همان ترتیب که اسامی گفته شده شکلهای آنها را بکشد.

هر طفل باید چند مرتبه فرصت پیدا کند تا در این بازی شرکت کند و هر بار ترتیب اسامی که به او گفته می شود باید تغییر کند. اگر طفل نتواند ردیف سه اسم را به خاطر بسپارد دو اسم به او گفته شود و اگر سه اسم کم است چهار اسم ردیف شود.

تنوع و تغییر :

۱- به جای آن که اسامی شکل‌های را فقط نام ببرید، کارتهایی تهیه کنید و روی کارت چند شکل با ترکیبهای مختلف بکشید. هر کارت را به یکی از اطفال نشان دهید و بعد بخواهید ردیف اسامی شکلها را به خاطر آورند و بیان کنند. اول بگویند و سپس تصویر آن را روی کاغذ بکشند.

۲- این بازی را می توانید با ردیف فعالیت های مختلف هم انجام دهید مثلاً : پریدن، چرخیدن ، لمس کردن انگشتان پا ، لمس بینی ، دست زدن ، یک قدم به جلو رفتن .

ه) رنگ آمیزی : نقاشی شماره ۱۰

درس یازدهم

از این جلسه و طی چهار جلسه آینده کودکان مناجات جدیدی را از بر می کنند. بنابر این بعد از شروع کلاس با دعا و مناجات شما کار تعلیم مناجات جدید را آغاز می کنیم. بدین منظور نخست معانی لغات و عبارات مناجات زیر را برای کودکان توضیح می دهید و به آنان کمک می کنید تا مناجات را از بر نمایند.

هو الله

ربّی ربّی کودکم خردسال از پستان عنایت شیر ده و در آغوش محبت پرورش بخش و در دبستان هدایت تعلیم فرما و در ظلّ عنایت تربیت کن از تاریکی برهان شمع روشن کن و از پژمردگی نجات داده گل گلشن فرما بنده آستان کن و خلق و خوی راستان بخش موهبت عالم انسانی کن و تاجی از حیات ابدیه بر سر نه توئی مقتدر و توانا توئی شنونده و بینا ع

سایر فعالیت‌های کلاس به شرح زیر است :

بخشش و سخاوت

جوشنده با سخاوت	باید که چشمه باشی
بخشنده پر محبت	با تشنگان عالم
شادی از آنچه داری	جوشیدنت بگویند
دادی از آنچه داری	شادانتری تو وقتی
در قلب خود که یابی	هر روز جستجو کن
چون چشمه پر آبی	آبی برای بخشش

ب) حفظ بیان مبارک :

خدا به همه مخلوقات خود بخشنده است. او از همه مراقبت می کند. خوراک هر روز ما را فراهم می کند. او مواهب با ارزش زیادی به ما بخشیده است. مواهبی مثل چشم، گوش و هوش. به همان ترتیب که خداوند به همه ما بخشنده است از ما نیز می خواهد که بخشنده باشیم. ما باید هرچه داریم با آنهایی که نیازمندند تقسیم کنیم. برای آن که به یاد داشته باشیم که باید بخشنده باشیم بیاید این بیان مبارک حضرت به‌الله را از بر کنیم:

«الْكَرَمُ وَالْجُودُ مِنْ خِصَالِي فَهَيِّئْ لِي مَنْ تَزِينُ بِخِصَالِي»^(۱۸)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: بخشش از صفات من است. پس خوشا به حال کسی که خود را با صفت من مزین سازد.)

بخشش - بخشنده

- ۱- رامین و راما مقدار کمی پول پس انداز نموده اند آنها تصمیم گرفتند چند عدد کتاب برای برادران و خواهران کوچکتر خویش تهیه نمایند رامین و راما بسیار بخشنده اند.
- ۲- خانم مرادی تمام صبح مشغول پختن کیک بود. وقتی کیکها حاضر شد قبل از آنکه آنها را برای فروش به بازار ببرد، دو کیک بزرگ به همسایه ها داد. خانم مرادی بخشنده است.

خصال - صفات

- ۱- ژنا گل رز زیبایی را به معلم خود تقدیم کرد. زیبایی از خصال یا صفات گل است.

- ۲- سنگ بسیار محکم است . استحکام از صفات سنگ است .
- ۳- معلم به احمد گفت: « یکی از صفات تو این است که دوست داری سخت کار کنی . سخت کوشی یکی از صفات احمد است.»

تزئین کردن

- ۱- امشب ضیافت نوزده روزه است. بچه ها مقداری گل چیدند تا در محل برگزاری جلسه قرار دهند . بچه ها اتاق را تزئین کردند.
- ۲- مینو لبخند زیبایی به لب دارد. بیشتر اوقات لبخندی صورت مینو را تزئین می کند.

ج) داستان

یک روز حضرت بهاء الله ، حضرت عبدالبهاء را فرستادند تا بر کار چوپانهای که از گله های آن حضرت مراقبت می نمودند نظارت نمایند. در آن زمان حضرت عبدالبهاء طفل خردسالی بودند و هنوز اذیت و آزار دشمنان علیه حضرت بهاء الله شروع نشده بود و حضرت بهاء الله زمینهای زیادی در دامنه کوهها و گله های گوسفندان بسیار زیادی داشتند .

یس از اتمام دیدار ، در هنگام مراجعت مردی که همراه حضرت عبدالبهاء بود اظهار داشت: «این رسم پدر شما است که هنگام مراجعت یک هدیه ای به هریک از چوپانها مرحمت می فرمایند. آیا شما هم میل ندارید هدیه ای به آنان بدهید؟» حضرت عبدالبهاء برای لحظه ای سکوت نمودند زیرا چیزی نداشتند تا به چوپانها بدهند . سپس فکری به خاطرشان رسید و خیلی خوشحال شدند. آن فکر این بود که به هر چوپان گوسفندهایی را که از آنها مراقبت می نمود هدیه کنند.

وقتی حضرت بهاء الله خیر بخشش کریمانه حضرت عبدالبهاء را شنیدند خیلی مسرور شدند و بسیار خندیدند و به شوخی فرمودند که بهتر است از حضرت عبدالبهاء بیشتر مراقبت نمایم و آلا ممکن است روزی خود را هم ببخشد.

البته ، این دقیقاً همان کاری است که حضرت عبدالبهاء برای تمام مدت عمر مبارکشان انجام دادند و تمام لحظه های زندگی خود را برای وحدت و سرور اهل عالم فدا نمودند.

د) بازی «دوقلو ها»

دو، سه و یا چهار نفر از بچه ها پشت به پشت هم می ایستند و با هم می نشینند. سپس از پشت دستها را در دشت هم انداخته سعی می کنند از زمین بلند شوند.

ه) رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۱۱

درس دوازدهم

این درس نیز با دعا و مناجات شروع می شود و با حفظ مناجات جلسه قبل ادامه می یابد. فعالیت های دیگر این جلسه به شرح زیر است:

الف) سرودها (شامل مرور سرودهای قبلی):

همه مخلوق خدایم

همه مخلوق یک خداوندیم	پس بیا تا به هم بیوندیم
همه اعضای یک بدن باشیم	چشم و گوش و لب و دهن باشیم
چه مسیحی چه پارسی چه یهود	چه بهایی چه مسلم و چه
هنود	
همه یک خانواده ایم و جهان	خانه حق و ما در آن مهمان
پس بیایم تا به هم جوشیم	در محبت به یکدیگر کوشیم
نه فقط مهربان به انسانیم	مهربان به گیاه و حیوانیم
مهربان با طبیعت زیبا	مهربان با هوا، زمین، دریا
چون همه آفریده های خداست	مهربانی اساس دین بهاست

ب) حفظ بیان مبارک:

خداوند از بهایان خواسته است تا برای سعادت همه مردم بکوشند. خداوند می خواهد که آنچه باعث دوری و جدایی مردمان می شود از بین برود و همه ما مانند اعضای یک خانواده در کنار هم زندگی کنیم. ما باید با جمیع مردم از هر دین و نژاد و ملیت و طبقه ای که باشند با روح عشق و محبت معاشرت نماییم. برای آنکه این حکم الهی را به یاد داشته باشیم بیاید این بیان حضرت بهاءالله را از بر کنیم:

« نیکوست حال نفسی که به محبت تمام با عموم انام معاشرت نماید »^(۱۹)

عموم انام

۱- خداوند همه ما را خلق فرموده است و همه ما را دوست دارد یعنی به عموم انام مهربان است.

۲- حضرت بهاءالله برای هدایت همه مردم روی زمین ظهور فرموده اند. آن حضرت عموم انام را هدایت فرمودند.

معاشرت

۱- پرندگان زیادی در مرغزاری زندگی می کنند. آنها اغلب کنار هم هستند و با هم پرواز می کنند. این پرندگان با هم معاشرت دارند.

۲- افرادی از نژادهای مختلف در ضیافت نوزده روزه شرکت می کنند. آنها به قدری در معاشرت با همدیگر صمیمی هستند که می توان گفت همه آنها همدیگر را دوست دارند.

ج) داستان

محمد باقر در حالی که چراغی در دست داشت در کوچه های باریک شهر همدان می دوید و یک دکتر یهودی به نام حکیم آقا جان هم پشت سر او با شتاب راه می رفت. همسر او دچار تشنج شده و در شرف مرگ بود. ساعاتی قبل حکیم آقا جان او را عیادت کرده و برای تخفیف تب او دارویی تجویز کرده بود. اما حالا حال او بدتر شده بود. همینکه حکیم آقا جان بیمار را دید رنگش پرید چون متوجه شد به جای قرص کوینین قرص استرکنین (که یک سم قوی است) به او داده و به خاطر اشتباه او زن بیچاره در حال مرگ است.

حکیم آقا جان به یاد آورد که مسلمانان در این شهر با یهودیان چه رفتاری داشته اند و می دانست که اگر آن زن بمیرد بستگان زن، هم او و هم تمام اقوام او و هم تمام یهودیان شهر را به قتل خواهند رساند. این افکار او را به لرزه آورد به طوری که وقتی محمد باقر او را صدا زد و پرسید که چرا این چنین می لرزد صدای محمد باقر را نشنید. دکتر تصمیم گرفت به اشتباه خود اعتراف کند. ولی پس از شرح مساله با کمال تعجب مشاهده کرد که محمد باقر در جواب او گفت: هر کس ممکن است اشتباه کند ناراحت نباشید و خودتان را سرزنش نکنید. چون شما عمداً این کار را نکرده اید و حتی اگر همسر من صعود (فوت) کند باز هم کسی شما را سرزنش نخواهد کرد.

دکتر نمی توانست آنچه را که می شنود باور کند. برای او غیر ممکن بود که باور کند یک فرد مسلمان با یک یهودی این طور رفتار کند. حکیم آقا جان باید فوراً کاری می کرد. به همین دلیل سریعاً به نزدیکترین داروخانه شتافت و برای نجات جان زن بیمار دارویی تهیه کرد. او تمام شب را بر بالین بیمار خود نشست و هر کاری که از دستش بر می آمد انجام داد. محمّد باقر هم تمام شب به دکتر کمک کرد و با او به نهایت همکاری و لطف و محبت رفتار کرد. صبح آثار بهبودی در بیمار ظاهر شد و بالاخره خطر رفع گردید.

حکیم آقا جان از رفتار پر لطف و محبت محمّد باقر تعجب کرده بود و نمی توانست تعجب خود را پنهان کند. بالاخره از او پرسید که چرا با یک فرد یهودی چنین خوشرفتار و مهربان است؟ محمّد باقر جواب داد: علت آن است که من و همسرم بهایی هستیم و پیروان همه ادیان را دوست داریم! همین پاسخ باعث شد که حکیم آقا جان به دیانت بهایی علاقه مند شود و به امر مبارک ایمان آورد.

د) بازی «صفات پنهان»

همه اطفال به شکل دایره می ایستند و دستهایشان را جلو خود نگاه می دارند. معلّم یک سکه (یا یک قطعه سنگ) را در دستش نگاه می دارد. سکه نشانه یک صفت است مثلاً صفت محبت. معلّم درون دایره از مقابل هر یک از کودکان می گذرد و دستش را روی دست هر یک می گذارد مثل اینکه سکه را به او می دهد و در همان حال با ذکر نام او مثلاً می گوید: (علیرضا با محبت است) هر طفلی دستش را می بندد مثل اینکه معلّم سکه را به او داده است. در حقیقت معلّم سکه را به یکی از کودکان می دهد. پس از آنکه معلّم تمام دایره شاگردان را دور زد یکی از کودکان باید حدس بزند که سکه در دست کیست و مثلاً بگوید: (شهلا خیلی با محبت است) شهلا باید دستش را باز کند و نشان بدهد که سکه در دست او است یا خیر. بسته به تعداد کودکان هر یک می توانند مثلاً سه بار حدس بزنند که سکه در دست کیست تا بالاخره سکه پیدا شود. بعد از پیدا شدن سکه همین بازی را می توان با صفت دیگری ادامه داد.

ه) رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۱۲

درس سیزدهم

درس با تلاوت دعا و مناجات توسط شما و بعضی از اطفال شروع می شود. سپس کودکان حفظ کردن مناجات قبلی را ادامه می دهند. فعالیت های دیگر این جلسه به شرح زیر است :

الف) سرودها (شامل سرودهای قبلی):

عمل

حرف زیبا زدن چه آسان است	مثل بازی باد با گلها
حرف اگر با عمل شود همراه	می نشیند همیشه بر دلها
هیچ کس در زمان بیماری	نشود خوب اگر دوا نخورد
چاره تنها عمل به حرف پزشک	حرف دارو زدن شفا ندهد
آمده حضرت بهاءالله	آن پزشک حقیقی عالم
« درد را دیده می کند درمان»	می گذارد به زخمها مرحم
با اطاعت از او و احکامش	همه خوشبخت و شاد و نیرومند
هر چه گوید اگر عمل نکنیم	پس بهایی به ما نمی گویند

ب) حفظ بیان مبارک :

خداوند، به همه چیز تواناست و به خاطر محبت، انسان را خلق نمود. بنابراین ما باید او را دوست بداریم و اوامر او را اطاعت کنیم. ما نباید فقط اوامری را که برایمان آسان هستند اطاعت کنیم بلکه در مواقعی که در زندگی با مشکلات و امتحانات هم روبرو می شویم باید از اوامر الهی اطاعت کنیم. ما باید مطیع خداوند بوده و در موقع امتحانات صبور باشیم. برای اینکه این موضوع را بهتر به خاطر بسپاریم، بیاید این بیان حضرت بهاءالله را از بر کنیم:

«عَلَامَةُ الْحُبِّ الصَّبْرُ فِي قَضَائِهِ وَ الْإِصْطِبَارُ فِي بَلَائِهِ»^(۲۰)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است : علامت محبت، صبر در قضای من و بردباری در بلای من است.)

علامت

۱- نوید برادر کوچک نازی دیشب خیلی بیمار بود و همه نگران او بودند. امروز او خوشحال است و چشمانش برق می زند. این علامت بهبودی نوید است.

۲- حمید دسته گلی به خواهرش تقدیم کرد چون حمید خواهرش را خیلی دوست دارد. دسته گل حمید علامت محبت اوست.

صبر

۱- با آنکه کودک در تمام روز گریه کرد، شیوا همچنان به رعایت و مراقبت او با محبت ادامه داد. شیوا در نگهداری کودک کوتاهی نکرد. شیوا صبر زیادی از خود نشان داد.

۲- پسرها همیشه سعی می کردند رامین را وادار به دعوا کنند اما رامین می دانست دعوا کردن کار اشتباهی است به همین جهت خود را وارد دعوای بچه ها نمی کرد. رامین صبر زیادی داشت. (خیلی صبور بود).

قضاء (اراده الهی - حکم الهی)

۱- ناصر هر روز صبح و شب دعا و مناجات می خواند. دعای روزانه حکم الهی است و با خواندن مناجات ما از حکم و قضای الهی اطاعت می کنیم.

۲- مریم هیچ وقت دروغ نمی گوید. مریم از امر الهی یعنی راستگویی اطاعت می کند. مریم از قضای الهی و حکم او اطاعت می کند.

ج) داستان

در زمان حضرت بهاءالله یک شکارچی خیلی ماهری به نام حاجی محمد زندگی می کرد. او خیلی در شکار مهارت داشت. همیشه تیرش به هدف می خورد. او حتی می توانست در حالی که سوار بر اسب به سرعت حرکت می کرد پرنده کوچکی را که در آسمان در حال پرواز بود، شکار کند. یک روز در حالی که تفنگش را روی شانه اش انداخته بود نزد گروهی از بهاییان آمد که قصد داشتند در محضر حضرت بهاءالله به صحرا بروند و تصمیم گرفت که همراه آنها برود.

وقتی حضرت بهاءالله ملاحظه فرمودند که او تفنگ برداشته و قصد دارد پرنده ها را شکار کند، به او امر فرمودند که پرنده های بی گناه را نکشد ولی حاجی محمد که شکار را خیلی دوست داشت و مومن هم نبود به امر حضرت بهاءالله توجهی نکرد و هر پرنده ای می دید آن را با تفنگ نشانه می گرفت ولی با کمال تعجب مشاهده می کرد که گلوله به هدف نمی خورد. یک بار امتحان کرد ... دوبار ... چند بار ... پرنده های کوچک و بزرگ را امتحان کرد. ولی حتی یک بار تیرش به هدف نخورد!

در موقع مراجعت (وقتی گروه تصمیم گرفت که برگردد) یک پرنده سفید بزرگ زیبایی در آسمان توجه حاجی محمد شکارچی را جلب کرد. این پرنده آنقدر بزرگ بود که به سختی می توانست پرواز کند و حاجی محمد فکر کرد که دیگر مطمئناً او را خواهد زد و این بار تیرش به

حاجی محمد تعجب کرد و خیلی فکر کرد که چرا امروز حتی یک تیر او به هدف اصابت نکرد. ناگهان به مطلب مهمی پی برد. حاجی محمد به یاد آورد که حضرت بهاءالله به او دستور صریح داده بودند که شکار نکند ولی او به حدی به این کار علاقه داشت که دستور حضرت بهاءالله را نادیده گرفته بود.

این واقعه درس بزرگی برای حاجی محمد بود و تصمیم گرفت که از این به بعد همیشه اوامر حضرت بهاءالله را اطاعت نماید.

(د) بازی « مرد نابینا »

چشم یکی از بچه ها را با دستمال ببندید. طفل دیگر راهنمای او می شود و اوامر او را دور خانه (یا محل کلاس) می گرداند و مراقبت می کند تا به او آسیبی نرسد.
تنوع و تغییر :

۱- چشمان تعدادی از بچه ها را با دستمال ببندید و یک صف مانند قطار درست کنند و یکی از اطفال راهنمای آنها شود .

۲- طفلی که چشم بسته، راهنمایی می شوند تا از موانعی (مانند درختها، جویها، سنگها، لاستیک ماشین و یا مبل و صندلی و میز وسایر وسایل بسته به محل برگزاری کلاس) عبور کند.

۳- برای افزایش قابلیت اطفال در کمک کردن به همدیگر و دریافت کمک، به جای آنکه یکی از اطفال دست او را بگیرد می توانید با صدا او را همراهی کنید. این فرد راهنما می تواند معلم کلاس باشد . فرد راهنما باید کاملاً به طفل چشم بسته نزدیک باشد تا صدایش برای او واضح باشد و ضمناً او را از اشتباه و لغزش محافظت کند.

(ه) رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۱۳

درس چهاردهم

پس از تلاوت ادعیه و مناجات اطفال به حفظ بقیه مناجات جلسه ۱۱ ادامه می دهند. در خلال این جلسه اطفال باید تمام مناجات را از بر کنند تا در جلسه بعد بتوانند آن را مرور نمایند. سایر فعالیتها بدین ترتیب است:

الف) سرودها (شامل بعضی از سرودهای قبلی):

قلعه عشق خدا

عشق خدا قلعه ایست	محکم و امن و عظیم
هر که در آن راه یافت	حفظ شد از ترس و بیم
هر که نیاید در آن	گم شود و جان دهد
قلعه عشق خدا	قدرت ایمان دهد

ب) حفظ بیان مبارک

محبت الهی مانند حصن است حصن یا قلعه ساختمان بسیار بزرگی است با دیوارهای محکم و ضخیم درها و پنجره هایی که هیچ کس نمی تواند آن را بشکند و از آن عبور کند. اگر کسی بخواهد به ما آزاری برساند و ما خود را به این قلعه برسانیم مطمئناً محفوظ خواهیم ماند. وقتی خدا را دوست داریم مثل آن است که درون قلعه بسیار محکمی پناه گرفته ایم. قلعه محکمی که هیچ کس نمی تواند به آن نفوذ کند و ما را آزار برساند. بیاید این بیان حضرت بهاءالله را حفظ کنیم:

«یا ابن الوجود حبی حصنی من دخلَ فيه نجا و آمن و من أعرضَ عنهم غوی و هلك» (۲۱)

(مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: ای پسر وجود، محبت من قلعه من است. کسی که داخل شد در آن نجات یافت و ایمن شد و کسی که از آن روی برگردانید گمراه گردید و هلاک شد.)

حصن

۱- مردم برای آنکه از آسیب دشمنان در امان بمانند دیوار بسیار محکمی دور شهر ساختند و شهر را به صورت حصن یا قلعه ای در آوردند.

۲- پسر همسایه به رامین سنگ پرتاب می کرد. اوایل رامین عصبانی و ناراحت می شد ولی او متوجه شد که نباید با پسر همسایه مقابله به مثل کند. یعنی نباید مثل او رفتار کند. رامین یاد گرفت که محبت خداوند را به یاد داشته باشد و مطمئن باشد که خدا او را حفظ

نجا و امن (نجات یافته - ایمن شد)

۱- گوسفندان در جنگل گم شدند بهیچ باید آنها را پیدا می کرد تا مبادا سگهای وحشی آنها را بدرند. حال گوسفندان به داخل محوطه برگشته اند. گوسفندان نجات یافتند و ایمن شدند یعنی محفوظ ماندند.

۲- دوستان احمد مرتباً از او انتقاد می کردند. او ایل او ناراحت می شد. ولی بالاخره او قلبش را متوجه خدا کرد و محبت او را احساس نمود. با احساس محبت الهی از ناراحتی نجات یافت و ایمن شد.

هلاک (هلاک شد - از بین رفت)

- ۱- وقتی جنگل در آتش می سوزد بالاخره به طور کامل از بین می رود و نابود می شود. دیگر جنگل به صورت قبل وجود نخواهد داشت جنگل از بین می رود.
- ۲- وقتی برگها از درختان فرو می ریزند به تدریج خشک می شوند و در خاک ناپدید می شوند برگها نابود می شوند و از بین می روند.

ج(داستان

یکی بود یکی نبود سه ماهی کوچک در دریاچه بزرگی زندگی می کردند آنها تمام روز را در با شادی در آب بازی و شنا میکردند این دریاچه برای آنها جای امنی بود و خطری آنها را تهدید نمی کرد در آنجا ماهی های بزرگ و نهنگهای گرسنه وجود نداشت. آب، صاف و آرام بود و جریان شدید آب که ماهی کوچولوها را با خود ببرد و از مادرشان جدا کند وجود نداشت. ماهی های زیادی در دریاچه زندگی می کردند و ماهی کوچولوهای ما دوستان زیادی داشتند که با آنها بازی کنند. آنها با هم مسابقه دو داشتند و در یک خط شنا می کردند و سعی می کردند از همدیگر جلو بزنند. ماهی کوچولوها از آب بیرون می جهیدند و دوباره سعی می کردند تا عمق دریاچه فرو بروند. آنها یک بازی قشنگ دیگر هم داشتند. بازی قائم موشک. یکی از ماهی کوچولوها چشم می گذاشت و بقیه پشت سخره ها و گیاهان دریایی پنهان می شدند و او آنها را پیدا می کرد. هر وقت پدر و مادر و یا پدر بزرگ و مادر بزرگ آنها از آنجا عبور می کرد، جلو او می پریدند و با هم سرصدا می کردند و جیغ می زدند تا او را بترسانند.

یک روز ماهی کوچولوهای قصه، رفتند به آن طرف دیگر دریاچه، جایی که قبلاً هرگز نرفته بودند. آنها شروع به بازی و شنا کردند. از آب بیرون می پریدند و دوباره شیرجه می رفتند تا ته دریاچه در یکی از این پرشها ماهی کوچولو دیوار بزرگی دید. او قبلاً هرگز چنین چیزی ندیده بود. او فوراً به داخل آب شیرجه زد و به دوبرادر کوچکش هم خبر داد که چه چیزی دیده است ولی برادریش حرفش را باور نکردند و گفتند: توی دریاچه ما دیوار چه کار می کند؟ ماهی کوچولو گفت: نمی دانم ولی من خودم دیوار را دیدم! اما اگر حرف مرا باور نداری به بالا بپرید و در بیرون دریاچه دیوار را ببینید.

دو برادر به ماهی کوچولو خندیدند و به سرعت شنا کردند و آماده شدند تا بالا بپرند. یک پرش بزرگ! ناگهان به دیوار بزرگی برخورد کردند و صدای فریادشان بلند شد و دماغشان زخمی شد. آنها سرشان را از آب بیرون آوردند و دیوار را دیدند. واقعاً یک دیوار بزرگ آنجا بود. آنها شنا کردند و دیدند که دیوار تا کناره ساحل ادامه دارد و تا عمق دریاچه هم کشیده شده از این ساحل تا آن ساحل و از بالا تا پایین همه جا دیوار بود! ماهی کوچولوها هر چه فکر کردند نتوانستند علت وجودی دیوار را درک کنند به همین جهت پیش پدر بزرگ رفتند. وقتی پدر بزرگ را دیدند او خواب بود. ولی آنها آنقدر هیجان زده شده بودند که او را بیدار کردند و ماجرا را با هیجان تمام برای او تعریف کردند و سه تایی با هم گفتند: پدر بزرگ! اوّلی گفت: یک دیوار، یک دیوار بزرگ آنجا است. دوّمی گفت: در تمام طول ساحل ادامه دارد. سوّمی گفت: و تا آخر دریا کشیده شده. پدر بزرگ گفت: چی؟ دیوار؟ ماهی کوچولوها با هم گفتند: بله. پدر بزرگ در حالی که سیبیلش را می پیچاند پرسید: دیوار بزرگ؟ ماهی کوچولوها گفتند: بله. حالا شما به ما بگو که این دیوار برای چیست؟ پدر بزرگ که دانست بچه ها دیوار را دیده اند گفت: این دیوار یک سدّ است. این دیوار ما را حفظ می کند و مانع ورود نهنگها و ماهی های گرسنه و سایر حیوانات خطرناک که ممکن است ما را بخورند می شود. همچنین از جریان شدید آب جلوگیری می کند و آب را در این دریاچه آرام نگاه می دارد و از برخورد ما به صخره ها جلوگیری می کند. پدر بزرگ توضیح داد که بچه های خوبم اگر ما در این دریاچه با این همه آرامش و سکوت زندگی می کنیم و خطری ما را تهدید نمی کند به خاطر این دیوار است. با این دیوار بزرگ، قلعه محکمی ایجاد شده که محیط دریاچه ما امن و امان باشد و شما بتوانید این قدر خوشبخت و آسوده باشید.

ماهی کوچولوها پرسیدند: پدر بزرگ آن طرف دیوار چه خبر است؟ پدر بزرگ جواب داد: آن طرف دیوار برای شما ماهی کوچولوهای جای امنی نیست. خیلی خطرناک است و اگر کسی از شما به آن طرف قلعه برود دیگر برگشت او آسان نخواهد بود و شاید هرگز برنگردد. ماهی کوچولوها تا مدتی با این توضیحات قانع بودند ولی یک روز احساس کردند که دوست دارند درباره آن طرف دیوار سدّ چیزهای بیشتری بدانند. آنها کنجکاو شده بودند و بالاخره تصمیم گرفتند بروند و از نزدیک همه چیز را ببینند! ماهی کوچولوها به طرف دیوار رفتند و به اندازه کافی به آن نزدیک شدند و شروع کردند به سرعت شنا کنند و یکباره خود را با یک خیز بلند به آن طرف دیوار پرتاب کردند.

اولین چیزی که توجهشان را جلب کرد این بود که اینجا آب خیلی کم عمق تر از آن طرف دیوار بود. ماهی کوچولوها ترسیدند و خواستند هر چه زودتر به دریاچه خودشان برگردند ولی نمی دانستند چطور!

ماهی کوچولوها خیلی ترسیده بودند. در همین وقت آنها به جایی رسیدند که جریان آب شدید بود و آنها را از دیوار سد خیلی دور کرد. جریان آب آنها را به این طرف و آن طرف پرت می کرد و سر و صورتشان با شنها و سنگها زخمی شده بود. بالاخره ماهی کوچولوهای قصّه ما به یک نقطه آرام رسیدند که جریان آب آنجا خیلی شدید نبود و توانستند کمی آرام بگیرند و استراحت کنند. تمام بدنشان درد می کرد. آنها کنار یک سنگ بزرگ یک جایی برای استراحت پیدا کردند.

ماهی اوّلی گفت: تمام بدنم درد می کند!

دوّمی گفت: از دماغ تا دُمم درد می کند!

سوّمی گفت: ما نباید دریاچه خودمان را ترک می کردیم.

ناگهان یک نهنگ از نزدیکی آنها می گذشت. آنها هرگز قبلاً نهنگ ندیده بودند و وقتی دهان باز نهنگ و دندانهای تیز او را دیدند یکباره فریاد زدند: زود باشید پنهان شویم! خوشبختانه شانس ماهی کوچولوها یک ماهی بزرگ دیگر از آن طرف رد شد. این ماهی، نهنگ گرسنه را ندیده بود و نهنگ در یک لحظه به او حمله کرد ماهی بزرگ را گرفت و خورد. البته نهنگ می خواست ماهی کوچولوهای ما را هم بخورد ولی آنها زیر شکاف یک تخته سنگ پنهان شده بودند. نهنگ هم برگشت و رفت تا غذای بیشتری به دست بیاورد.

ماهی کوچولوی اوّلی پرسید: دیدید چطوری آن ماهی بزرگ را قورت داد و بلعید؟ ماهی دوّمی گفت: بالاخره ما را هم خواهد خورد. و سوّمی گفت: باید زود از اینجا برویم. و در حالی که قلبشان خیلی تند می زد و نفسشان گرفته بود تصمیم گرفتند که برگردند.

آنها با هم حرکت کردند ولی شنا خیلی سخت بود. چون هم ترسیده بودند و هم خلاف جریان آب باید شنا می کردند. بعضی وقتها شکمشان روی ماسه ها کشیده می شد و سنگهای بزرگ بر سر راهشان بود. اما همچنان با قوت و قدرت شنا می کردند تا به پای دیوار رسیدند. سرهای کوچکشان را از آب بالا آوردند و دیوار را دیدند. دیوار خیلی بلند بود. آنها نا امید شدند و فکر کردند هرگز نمی توانند به آن طرف دیوار بلند که برای آنها قلعه محکمی ساخته بود بروند. آنها گریه کردند. در همین وقت یک ماهی بزرگ گرسنه ای به طرف آنها آمد. وقت ماهی بزرگ را دیدند نزدیک بود از ترس چشمانشان از حدقه بیرون بزند. ماهی بزرگ نزدیک و نزدیکتر شد و با دهان بزرگ و باز خود آماده خوردن آنها بود.

ماهی کوچولوهای قصه ما که خیلی ترسیده بودند خواستند پنهان شوند ولی فرصتی نبود. بالاخره بدون تفکر و بی درنگ با تمام قوت خود را به بالا پرتاب کردند. ترس آنها را قوی کرده بود. به همین جهت توانستند به آن طرف دیوار برسند و در دریاچه آرام خودشان فرود آمدند.

کم کم آرام شدند و نفس راحتی کشیدند و به همدیگر گفتند از این به بعد هرگز قلعه محکم و امن خودمان را ترک نخواهیم کرد و به آن طرف دیوار نخواهیم رفت.

بازی) «چه کسی در می زند؟»

چشم یکی از اطفال را ببندید ، او روی نیمکتی پشت به همه اطفال می نشیند. معلم به یکی از بچه ها اشاره می کند. او بر می خیزد کنار طفل چشم بسته می رود و چند ضربه بر روی نیمکتی که او نشسته (یا کنار جایی که نشسته) می زند . طفل چشم بسته می پرسد : چه کسی در می زند ؟ و طفل دیگر در حالی که سعی می کند صدایش را عوض کند و جواب می دهد که منم در را باز کنید . کودک چشم بسته باید حدس بزند که او کیست . تا سه بار می تواند حدس بزند و سپس نوبت سایر اطفال است .

ه) رنگ آمیزی : نقاشی شماره ۱۴

درس پانزدهم

این آخرین درس این دوره است. همانطور که می دانید شما باید هر درسی را لااقل سه بار در طول یک سال تکرار کنید تا اطفال متون هر درسی را به درستی فرا گیرند. به خاطر داشته باشید که پس از تلاوت دعا و مناجات درس ۱۱ را انجام دهید. حفظ این مناجات برای اطفال چهار جلسه ادامه دارد. لهذا باید همه بچه ها آنرا به خوبی فرا گرفت باشند. سایر فعالیتهای کلاس به شرح زیر است:

الف) سرودها (شامل سرودهای قبلی):

در شب تاریک ستاره و ماه	در بیابان پر ز عقرب و گرگ
هرگز از جان خود نمی ترسم	چون تورا دارم ای خدای بزرگ
من تورا دوست دارم و دانم	تو مرا دوست داری ای محبوب
هر چه از دوست می رسد نیکوست	خوب خواهی برای من ای خوب
در مناجات از تو می خواهیم	در همه حال یار ما باشی
در غم و روزهای تنهایی	همدم و غمگسار ما باشی

ب) حفظ بیان مبارک

گاهی اوقات زندگی برای انسان سخت می شود و نمی داند چه کار باید بکند. خالق ما خداوند از هر چیزی آگاه است. او می داند که ما چه وقت غمگین هستیم و مشکلات زیادی داریم. خداوند ما را دوست دارد و در تمام لحظات زندگی ما را می بیند و از ما مراقبت می کند. ما باید به خدا اعتماد کامل داشته باشیم و در مواقع نیاز از او کمک بخواهیم. حفظ کردن بیان زیر به ما کمک می کند تا در همه حال از او یاری بطلبیم :

« توکل به خدا کن و امور را به او تفویض نما. » (۲۲)

توکل - اعتماد

- ۱- معین مشکلی داشت و نزد دوستش هدیه رفت تا از او کمک بخواهد. معین می دانست که هدیه هر کاری از دستش بر آید برای او انجام خواهد داد. معین به هدیه توکل (اعتماد) می کند.
- ۲- فرزانه می خواهد که بام منزلشان را تعمیر کند ولی به تنهایی از عهده این کار بر نمی آید. دوستانش به او گفتند که در تعمیر سقف به او کمک خواهند کرد. فرزانه به قول دوستانش اعتماد کرد و لوازم ضروری برای تعمیر سقف را خریداری نمود.

- ۱- امروز صبح حسین برای ملاقات رییس اداره اش نزد او رفت. پس از آن برای خرید به بازار رفت و بالاخره به منزل پسر عمویش رفت. هر جا که می رفت کارهای زیادی باید انجام می داد. حسین باید به امور زیادی رسیدگی می کرد.
- ۲- رزا از برادرها و خواهرهای کوچکتر خود مراقبت می کند. تکالیف مدرسه اش را انجام می دهد. به عیادت همسایه بیمارش می رود رزا همیشه مشغول انجام دادن امور خویش است.

تفویض نمودن

- ۱- پدر محمود می خواهد خانه بسازد. او به یک مهندس ساختمان ماهر صحبت کرد و امور خانه سازی را به او سپرد. پدر محمود کارها را به یک مهندس تفویض نمود.

ج) داستان

جناب سینا سالها به سفرهای تبلیغی رفته بود و امر الهی را به مردم مناطق دور و نزدیک معرفی کرده بود. حالا دیگر کمی مسن شده بود ولی باز هم می خواست سفری دیگر را آغاز کند. جناب سینا پسری داشت به نام حبیب و حالا برای اولین بار قرار بود حبیب را هم با خود به سفر ببرد. هوا خیلی سرد بود و به شدت برف می بارید ولی جناب سینا مصمم بودند که این سفر انجام شود. به همین جهت قاطرها را آماده کردند و به راه افتادند. تمام روز راه می رفتند تا آنکه هنگام شب به شهر کوچکی رسیدند اینجا می توانستند برای خود غذایی تهیه کنند و شب استراحت داشته باشند هر چند در این شهر خطری متوجه آنها نبود اما مردمان مهربانی نداشت و جناب سینا و حبیب ناچار شدند شب را در طویله ای بگذرانند. طویله خیلی قدیمی بود و به نظر می رسید که داخل آن طویله بیشتر از بیرون باران باریده بود! آنها هر طور بود شب را به صبح رساندند تا بتوانند حرکت کنند. هنگام صبح وقتی خورشید بالا آمد و هوا روشن شد آنها هم دوباره قاطرها را آماده کردند و به راه افتادند. تمام روز بدون توقف راه می رفتند و شب هم تنها جایی را برای استراحت کردند یک مسافرخانه خیلی کثیف و قدیمی بود. رختخوابهای کثیف آنجا پر از حشرات بدی مثل کک بود. به همین جهت آنها باز هم شب را نخوابیدند و استراحت نکردند. خلاصه چند شب و چند روز به همین ترتیب بدون استراحت راه رفتند. یک روز حبیب به پدر گفت : حالا

اما با وجود این وقتی به شهری رسیدند که چند نفر از دوستان بهایی احباء در آنجا زندگی می کردند خیلی خوشحال شدند و احباء به گرمی و با محبت زیاد از آنها استقبال کردند و جناب سینا توانستند به آنها کمک کنند تا امر الهی را بهتر بشناسند و ایمان قویتری بدست آورند. روزی جناب سینا به حبیب گفتند: ما به زودی به شهری می رسیم که احبای زیادی در آن زندگی می کنند و ما فقط باید از یک روستا عبور کنیم تا به آن شهر برسیم. در این روستا من کسی را نمی شناسم و اگر بدون توقف از آنجا عبور کنیم هنگام شب در شهر مورد نظر در نزد دوستان خود خواهیم بود.

آنها حرکت کردند. اما خیلی زود باران شدیدی شروع شد و وقتی از آن روستا گذشتند کاملاً خیس شده بودند. اما بدون توقف به راه خود ادامه دادند. به علت بارندگی شدید آب رودخانه طغیان کرده و سیل تمام جنگل را در بر گرفته بود. پیدا کردن راه در این باران و سیل و طوفان مشکل بود و شب راه را گم کردند. بدتر از همه این بود که جناب سینا مریض شدند و قادر به حرکت و صحبت نبودند.

حبیب تصمیم گرفت که به روستایی که از آن گذشته بودند برگردد و پدر را به آنجا برساند. شاید بتوانند طویله ای پیدا کنند و شب را استراحت نمایند. بالاخره پس از تحمل سرمای کشنده، خیس و گل آلود به روستا رسیدند. مردم روستا از آنها به گرمی و محبت زیادی استقبال کردند.

بلافاصله آنها را به منزلی بردند. آتش روشن کردند، به آنها لباس تمیز دادند و جناب سینا را زیر لحاف و پتو خوابانیدند و هر کاری می توانستند برای بهبود او انجام دادند. خانم مسنی تمام شب کنار رختخواب ایشان نشسته بود و گریه می کرد. نزدیک صبح حال جناب سینا بهتر شد و بار دیگر توانستند حرف بزنند.

جناب سینا با خانم مسن به گفتگو پرداختند. آن خانم مهربان تعریف کرد که سه شب پیش خواب جناب سینا و حبیب را دیده و گفت خواب دیده که جناب سینا را بیهوش به روستای آنها آوردند به همان شکلی که دیشب وارد روستا شدند. آن زن مهربان مطمئن بود که این دیدار باید معنی خاصی داشته باشد. زن مهربان از جناب سینا پرسید که مقصد شما کجاست و برای دیدن چه کسی این راه سخت را طی کرده اید؟

جناب سینا پاسخ دادند که ما قصد داشتیم به دیدن یکی از دوستانمان که در شهر بعدی زندگی می‌کند برویم. ضمن صحبت جناب سینا متوجه شدیم که دوستشان نوه این خانم است و این خانم هم بهاییست و با کمال تعجب متوجه شدیم که تمام اهالی این روستا بهایی هستند. قدرت و هدایت الهی چقدر عظیم است. اراده الهی چنین بود که در این باران و طوفان و سیل شدید جناب سینا مریض شوند، راه را گم کنند و به این روستا باز گردند. این هدایت الهی بود که جناب سینا توانستند خواهران و برادران روحانی خود را ملاقات کنند و امر الهی را به آنان تعلیم دهند تا آنها در امر عمیق تر شوند. هیچ کس نمی‌تواند به قدرت اراده الهی و هدایت خداوند شک کند.

(د) بازی «ریتیم»

همه بچه‌ها بشکل دایره بنشینند و خیلی آهسته این کارها را بترتیب انجام دهند :

۱- یکبار پاها را به زمین بکوبند

۲- یکبار دست بزنند

۳- با انگشت بشکن بزنند

۴- این ترتیب را چند بار تکرار کنند .

همینکه همه این ریتیم را همگی یاد گرفتند می‌توانند وقتی بشکن می‌زنند اسم یکی از اطفال را صدا بزنند و بدین ترتیب اسامی همه اطفال به ترتیب گفته می‌شود.

تنوع و تغییر:

به جای نام بچه‌ها می‌توانند اسامی اشکال یا رنگها و یا صفات و یا شماره‌ها را همراه بشکن بگویند.

(ه) رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۱۵

مراجع :

- ۱- مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء برای نونهالان، جلد اول، صفحه ۱۲
- ۲- مجله ورقا - دوره هفتم، شماره اول - اکتبر ۱۹۸۲ - محفل روحانی ملی هندوستان .
- ۳- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله ص ۱۸۴ - شماره ۱۳۲
- ۴- مجموعه مناجاتها - حضرت عبدالبهاء - لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی - لانگهاین - آلمان - ۱۴۸ - بدیع - ۱۹۹۲ م - ص ۴۷۴
- ۵- کلمات مبارکه مکنونه عربی، شماره ۱
- ۶- مجموعه مناجاتهای حضرت بهاءالله - چاپ آلمان ، شماره ۴۳۰، صفحه ۴۷۷
- ۷- لوح شیخ نجفی
- ۸- مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء - چاپ آلمان ، شماره ۴۳۱
- ۹- مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء ، ص ۴۷۹
- ۱۰- کلمات مبارکه مکنونه فارسی شماره ۳
- ۱۱- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله - ص ۱۶۰ - شماره ۱۱۷
- ۱۲- ظهور عدل الهی - ص ۵۵
- ۱۳- آیات الهی - جلد ۱ ، ص ۹۸
- ۱۴- کلمات مکنونه عربی شماره ۴۲
- ۱۵- حضرت بهاءالله - کلمات مبارکه فردوسی
- ۱۶- حضرت بهاءالله - منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله - ص ۱۹۰ - شماره ۱۳۶
- ۱۷- مجموعه مناجاتها - حضرت عبدالبهاء - لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی - لانگهاین - آلمان - ۱۴۸ - بدیع - ۱۹۹۲ م - ص ۴۸۰
- ۱۸- کلمات مبارکه مکنونه فارسی شماره ۴۹
- ۱۹- حضرت بهاءالله - منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله - ص ۲۱۴ - شماره ۱۵۶
- ۲۰- کلمات مبارکه مکنونه عربی شماره ۴۸
- ۲۱- کلمات مبارکه مکنونه عربی شماره ۹
- ۲۲- حضرت بهاءالله - ظهور عدل الهی - ص ۱۶۸

اداره کلاسهای اطفال

هدف:

افزایش مهارتها و قابلیت‌های لازمه به منظور اداره کلاسهای اطفال و مدیریت کلاس با روحی سرشار از محبت و تفاهم و در عین حال با نظم و ترتیب لازمه برای ایجاد محیط مناسب یادگیری

قسمت اول :

اداره کلاسهای اطفال

هدف از این بخش یادگیری بعضی از روشها و درک بعضی نظرات اساسی در مورد نحوه اداره کلاسهای اطفال بهایی است . در بخش قبلی، برنامه یک کلاس ساده را خواندید که شامل حفظ بیانات مبارکه و ادعیه و مناجات ، خواندن سرود ، یادگیری داستانی کوتاه ، بازی و رنگ آمیزی می باشد . آگاهی شما بر محتوای هر کلاس و علاقه شما در تهیه موادّ درسی از عوامل بسیار مهمّ موفقیتّ بشمار می آید . اما این دو عامل یعنی آگاهی و علاقه وابسته به نحوه اداره کلاس و توانایی ایجاد ارتباط شما با اطفال و والدین آنان است . البته می دانید که چنین روابطی باید بر اساس عشق بی قید و شرط و احترام عمیق باشد . در هر حال شایسته است راجع به روشهایی که شما را در این خدمت متعالی و مبارک کمک می نماید، فکر کنید.

قسمت دوم

سازماندهی کلاس درس

چنانچه می دانید ، اطفال به کلاس نمی آیند که ساکت و آرام بنشینند . مقصود شما نیز نباید چنین باشد . باید سعی کنید که از نیروی سرشار آنان استفاده نمائید و آنان را در مسیر یادگیری به کار برید . بدین منظور باید برای مواقع سکوت و مواقع فعالیت و جنب و جوش برنامه ریزی کرد . در همه احوال سازماندهی، یک عنصر اساسی محسوب می گردد . وقتی یک کلاس، خوب سازمان یابد تمرکز و یادگیری اطفال بسیار آسان تر خواهد بود . به منظور تفکّر در مورد سازماندهی کلاس، سزاوار است به سه نکته زیر توجه کنید :

- ۱- هر کلاس باید به روشی مشخص و منسجم آغاز شود و در نهایت نظم به پایان برسد .
- ۲- ایجاد یک برنامه ثابت روزانه لازم است زیرا کم کم اطفال می دانند چه فعالیتی پس از فعالیت دیگر انجام می گیرد و انتظارشان از معلم چیست .
- ۳- وقتی که برای هر فعالیت صرف می شود ، باید انعطاف پذیر و مبتنی بر اشتیاق و نیروی اطفال باشد . پنج فعالیتی که با اطفال انجام می دهید عبارتند از :
 - الف - حفظ مناجات و بیانات مبارکه از آثار بهائی .
 - ب - خواندن سرود

ج- قصه گویی

د- بازی

ه- رنگ کردن نقاشی هایی که مربوط به مفاهیم روحانی است.

طبیعی است وقتی که برای هر یک از این فعالیتها صرف می شود بر اساس جدیت و میزان فعالیت متفاوت خواهد بود زیرا بعضی فعالیت ها پر جنب و جوش و برخی در کمال آرامش و سکوت است .

۱- کدام یک از این پنج فعالیت بیشترین حرکت و جنب و جوش را می طلبد؟

۲- کدام یک آرامترین فعالیت کلاس است ؟

میزان جدیت فعالیت ها به شما کمک خواهد کرد که کلاستان را بر اساس نظم مشخصی سازماندهی کنید . مطلب زیر در وصف یک کلاس است آن را بخوانید ، آیا به نظر شما در ترتیب فعالیتها، منطقی وجود دارد ؟

اطفال که خارج از کلاس نظم و ترتیب یافته اند ، با همان نظم وارد کلاس می شوند . شما از فضای آرام برای شروع دعا و مناجات و مرور بیان مبارکی که اطفال از حفظ کرده اند استفاده می نمائید و بیان مبارک جدیدی به آنان تعلیم می دهید . فعالیت بعدی تعلیم سرود است و بعد با ایجاد فضای هیجان و انتظار ، برای اطفال قصه ای می گوئید . سپس آنها برای بازی به بیرون می روند . بعد از برگشتن، اوراق رنگ آمیزی را توزیع می کنید و به آنان اجازه می دهید مدتی رنگ کنند . در خاتمه کلاس، اطفال در سکوت می نشینند تا درباره آنچه فرا گرفته اند تفکر نمایند و سپس مناجات خاتمه را تلاوت می کنند .

حال شما فهرستی از فعالیتها را به ترتیبی که مایلید در کلاس از آن استفاده نمائید، تهیه کنید . فکر می کنید برای هر فعالیت چقدر زمان لازم است ؟

زمان لازم:

فعالیت:

-----	-----
-----	-----
-----	-----
-----	-----

قسمت سوّم

آغار کلاس

اگر شرایط اجازه دهد، معلّم باید اطفال را قبل از ورود به کلاس منظم نماید. می توان این کار را با خواندن از روی اسامی شروع کند. هر طفلی به محض شنیدن اسم خود «صبح بخیر» می گوید و در صف می ایستد. در هر جلسه به یکی از اطفال فرصت ایستادن در جلوی صف داده می شود. ضمناً این عمل می تواند به عنوان پاداش رفتار خوب و یا تلاشی که در جلسه قبلی کلاس انجام داده اند، تلقی شود. همین که اطفال در صف قرار گرفتند معلّم می تواند راجع به برخی از جوانب رفتار خوب صحبت کند مثلاً بگوید: بچه های عزیز حالا ما در کمال سکوت وارد می شویم و در جای خود مینشینیم و مناجات تلاوت می کنیم. امروز به خصوص سعی خواهیم نمود با یکدیگر در کمال ادب رفتار نمائیم.

پس از ورود به کلاس، اطفال لوازم شخصی خود را کنار می گذارند و برای تلاوت مناجات می نشینند. اگر اطفال از روز اوّل بدانند که کارها همیشه بدین ترتیب پیش خواهد رفت، شروع کلاس و حفظ نظم و ترتیب آسان خواهد بود.

با سایر افراد گروه خود راجع به این سوالات مشورت کنید:

۱- اگر اطفال در هنگام ایستادن در صف، شروع به هل دادن یکدیگر و سر و صدا و ایجاد بی نظمی کنند شما چه کار می کنید؟

----- الف)

----- ب)

----- ج)

۲- اگر یکی از اطفال نخواهد در کنار طفل دیگری در صف بایستد شما چه کار می کنید؟

----- الف)

----- ب)

----- ج)

۳- اگر در کلاس درس، اطفال بخاطر جا با هم دعوا کنند، شما چه کار می کنید؟

-----الف)-----

-----ب)-----

-----ج)-----

۴- اگر اطفال در نهایت نظم، صف بستند و در کمال آرامش، وارد کلاس شدند و در نهایت سکون، به مناجات نشستند چه می کنید؟

-----الف)-----

-----ب)-----

-----ج)-----

۵- اگر اطفال نشسته و منتظر شروع کلاس باشند در حالیکه معلم هنوز آماده نشده و در جستجوی مطالب جهت اجراء در قسمت اول کلاس باشد، اطفال چه خواهند کرد؟

-----الف)-----

-----ب)-----

-----ج)-----

قسمت چهارم

وقت مناجات

وقت مناجات در شروع هر جلسه بسیار مهم است در درجه اول، مناجات جالب تأییدات و عون و عنایت الهیه برای اطفال است. آنان راهوشیارمی نماید و قابلیتشان را برای درک افزایش می دهد. مناجات همچنین فضایی سرشار از عشق الهی ایجاد می کند که برای جریان یادگیری بسیار مناسب است.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

« اطفال بهائی را جمع نموده هر بامداد تعلیم مناجات می دهید این عمل بسیار مقبول و سبب سرور قلب، آن اطفال هر صبح توجه به ملکوت نموده به ذکر حق مشغول گردند و در نهایت ملاحظت و حلاوت مناجات کنند»^(۱)

هنگامی که اطفال مشغول مناجات هستند شما باید سعی کنید فضای روحانی کلاس را حفظ نمایید . بدین معنی که هنگامی که یکی از اطفال مناجات می خواند سایرین باید در کمال سکوت و ادب و احترام نشسته باشند .

بعد از پایان مناجات اول همه باید قبل از تلاوت مناجات دوّم، چند لحظه سکوت نمایند . غالباً برای اطفال کوچک بسیار مشکل است که مدّت طولانی ساکت و آرام بنشینند. لذا بهتر است به جای اینکه همه اطفال در فضایی پر سر و صدا و نا آرام مناجات بخوانند، فقط سه یا چهار طفل در فضایی روحانی مناجات تلاوت نمایند . بهتر است سه یا چهار طفلی که باید مناجات بخوانند از قبل تعیین شوند و معلّم باید اول از همه مناجات بخواند .

با گروه خویش راجع به سوالات زیرمشورت نمائید :

۱- چرا لازم است کلاس درس با مناجات شروع شود ؟

۲- در نتیجه تلاوت مناجات چه تأییداتی نصیب اطفال می گردد ؟

۳- اطفال باید چگونه مناجات تلاوت نمایند ؟

۴- مقصود از نشستن در نهایت ادب و احترام چیست ؟ آیا می توانید این حالت را نمایش دهید؟

۵- چگونه می توانید اطفالی را که در هنگام مناجات خوب رفتار می نمایند تشویق کنید؟

۶- در ضمن تلاوت مناجات یکی از اطفال خسته می شود و با دوستش شروع به صحبت می کند. در صورتی که هر یک از راه های زیر را انتخاب کنید نتیجه چه خواهد بود ؟
الف - مناجات را متوقف کنید و به اطفال گوشزد نمایید که باید سکوت را مراعات نمایند.
ب- از طفل بخواهید که کلاس را ترک کند .

ج - طفل را از تلاوت مناجات در کلاس برای چند جلسه محروم نمائید .

د - طفل را نادیده بگیرید .

ه- طفل را به شدت سرزنش کنید .

- ۷- بعضی از اطفال همکلاسیهای خود را برای ایجاد سرو صدا در هنگام مناجات سرزنش می کنند، در اقداماتی که در زیر آمده و شما می توانید انجام دهید، چه نکات مثبتی وجود دارد؟
- الف - به آنان گوشزد کنید که راهنمایی اطفال فقط وظیفه معلم است.
- ب - بگذارید اطفال یکدیگر را راهنمایی نمایند .
- ج - مناجات را متوقف سازید و از اطفال بخواهید که سکوت را رعایت نمایند.
- د- در شروع کلاس به آنان گوشزد کنید که چطور باید رفتار نمایند.
- ه- از طفلی که شروع به صحبت نموده بخواهید کلاس را ترک کند.

قسمت پنجم

نظم

حضرت عبدالههء می فرماید :

« ... باید مکتب اطفال بنهات انتظام باشد تعلیم و تعلم محکم گردد و

تهذیب و تعدیل اخلاق منتظم شود . تا در صغر سن در حقیقت اطفال

تأسیس الهی شود و بنیان رحمانی بنیاد گردد .»^(۲)

در تمام فعالیتهای متنوع کلاس درس ، رفتار اطفال یک عامل بسیار مهم است که در موفقیت سهم به سزائی دارد. بیشتر هنر معلمی به آن است که بداند هر طفل را چطور راهنمایی کند تا رفتارش نمایانگر فضایی شاد و در عین حال با نظم و ترتیب در یادگیری باشد . جزئیات زیادی درباره نحوه ارتقاء این نوع رفتار وجود دارد که شما در ضمن تجارب خویش یاد می گیرید . در هر حال نظریات اساسی زیر به شما کمک می نماید که در ابتدای کار نظم را برقرار کنید . طبیعت ذاتی اطفال تمایل به یادگیری است. اگر تکالیفی جالب، که نه مشکل و نه خیلی آسان باشد، به آنان بدهیم معمولاً آن را به خوبی و بدون بدرفتاری انجام می دهند .

برای مثال : معلم چگونه می تواند از بروز مشکلات در شرایط زیر جلوگیری نماید :

الف - طفلی و یا گروهی از اطفال فعالیت خود را تمام کرده اند و کار دیگری ندارند که انجام دهند .

ب - طفلی و یا گروهی از اطفال نمی دانند چه کار باید بکنند و یا اینکه کاری را که باید انجام دهند برای آنان خیلی مشکل است .

ج - فعالیت برای یک و یا چند طفل بسیار آسان است .

د - اطفال برای مدت طولانی باید صبر کنند تا معلم فعالیت را شروع کند.
هر یک از موقعیتهای مذکور در فوق را در نظر بگیرید و راه های مناسب برای پیشگیری از
ایجاد بی نظمی در کلاس را بنویسید .

- ۱- _____
- ۲- _____
- ۳- _____
- ۴- _____

پس از آنکه نظرات خود را نوشتید با افراد گروه راجع به راه حل های خود مشورت کنید .
بی نظمی ممکن است در هنگام پایان یک فعالیت تا شروع فعالیت بعدی رخ دهد . بعضی از
معلمین با تجربه پیشنهاد می کنند که در چنین موقعیتی از سرود استفاده شود زیرا سرود
خواندن از صحبت کردن و یا بی حوصلگی اطفال جلوگیری می کند. سرود خواندن همچنین
راه خوبی است که اطفال از فعالیتهائی که برای آنان جالب نیست، لذت ببرند . فی المثل : هر
گاه وقت نظافت و مرتب کردن کلاس است می توانند این سرود را بخوانند .

تمیزی چه خوبه	به به	به به	تمیزی
هر چیزی در جای خود	به به	به به	تمیزی
می شویم و می رویم	به به	به به	تمیزی
می خوانیم آوای خود	به به	به به	تمیزی

قسمت ششم

قوانین

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

« اسّ اساس سیئات نادانی و جهالت است. لهذا باید به اسباب بصیرت و
دانائی تشبّث نمود و تعلیم اخلاق کرد و روشنی به آفاق داد تا در دبستان انسانی
تخلّق به اخلاق روحانی نمایند و یقین کنند که هیچ جحیم و سعیری بدتر از خُلُق و
خُوی سقیم نه و هیچ جهنّم و عذابی کثیف تر از صفاتِ موجبِ عتابِ نیست . »^(۳)

اعمال تعلیم و تربیت روحانی احتیاج به سخت گیری شدید را که در آن مرتب از سرزنش و مجازات استفاده می شود، از بین می برد. از همان روز اول معلم باید حبّ الهی را در قلوب اطفال القاء کند. عشقی که منجر به ایجاد رفتار پسندیده در هر یک از پیروان جانفشان حضرت بهاء الله گردد. بر این اساس اشتیاق اطفال به زیستن طبق اوامر روحانی روز به روز بیشتر خواهد شد. می توان از داستانهای زندگی حضرت عبدالبهاء مثل اعلاّی حیات بهائی به عنوان راهنما استفاده کرد.

بعضی وقتها معلم می فهمد که با وجود توجّه سرشار از محبت به آنان، باز هم اطفال آن طور که انتظار می رود رفتار نمی کنند. نظریات زیر در حفظ نظم و ترتیب به معلم کمک می نماید :

۱- روزهای اولیه کلاس از مهمترین روزهای سال است. اگر فضایی از نظم و احترام در آن روزها ایجاد شود در تمام سال ادامه خواهد یافت. معلم میتواند با توضیح دادن قوانین مهم رفتاری، چنین فضایی را ایجاد کند. نحوه تشریح قوانین و اجرای آنها توسط معلم، نقش به سزایی دارد. معلم باید قاطع و پیگیر در عین حال صمیمی و بسیار رئوف باشد.

۲- برای شروع، معلم باید چند قانون مهم رفتاری را انتخاب نماید. (نباید در آن واحد بیش از سه یا چهار قانون باشد) این قوانین با زبانی ساده برای اطفال تشریح می شود. قوانین خیلی کلی مانند « اطفال باید مواظب رفتار خود باشند » کمکی نخواهد کرد. اما قوانینی مانند « اطفال نباید دعوا کنند » و یا « بچه ها باید به نوبت صحبت کنند » به راحتی قابل درک است. با بقیه افراد گروه مشورت کنید و چهار قانون را به لیست زیر اضافه نمایید :

اطفال :

الف- نباید دعوا کنند.

ب- باید با توجّه گوش دهند.

ج- باید در نهایت ادب منتظر نوبت خویش بمانند.

د- باید کارهای خود را کامل انجام دهند

ه- -----

و- -----

ز- -----

ح- -----

۳- وقتی اطفال این قوانین را بخوبی جذب نمودند معلم می تواند قوانین دیگری را معرفی کند و همواره به یاد داشته باشد که تعداد زیادی را در آن واحد اضافه نماید. وقتی طفلی مستمراً

« مادر اگر از طفل حرکت ممدوحی بیند ستایش کند و تحسین نماید و تسریع خاطر طفل کند و اگر ادنی حرکت بی قاعده ای صدور یابد طفل را نصیحت کند و عتاب نماید و به وسائط معقوله حتی زجر لسانی جزئی اگر لازم باشد مجری دارد ولی ضرب و شتم ابداً جائز نیست زیرا به کلی اخلاق اطفال از ضرب و شتم مذموم گردد. »^(۴)

قسمت هفتم

مهربانی و صمیمیت

کلماتی که معلّم در برخورد با اطفال استفاده می نماید عواطف او را منعکس می کند مثلاً این دو جمله را در نظر بگیرید :

مریم ! بنشین و با بقیه تکرار کن .

مریم ، عزیزم ، حالا با بقیه تکرار کن .

در جمله دوّم واضحاً از کلمات ملایم تری استفاده شده است . هر چند که ممکن است کلمه «عزیزم» با عدم خلوص و احساس محبت نیز بیان شود . مهربانی در درجه اوّل مبتنی بر میزان خلوص معلّم است و بعد با کلمات ، لحن یا حرکات ابراز می شود . کلماتی را که برای صحبت با اطفال و یا در مورد آنها استفاده می کنیم ، نشان دهنده دیدگاه ما نسبت به آنان است . مثلاً : احساس شما نسبت به طفلی که اغلب او را نادان و بد رفتار صدا می کنند ، چیست ؟ آیا احساس محبت است ؟ آیا احساس علاقه است ؟ آیا احساس عطف و مهربانی است ؟ و زمانی که فکر می کنید کودکی دقیق و دارای حسّ همکاری است ، در قلب خود چه احساسی دارید ؟

حالا کلمات زیر را بخوانید و مشخص کنید کدام یک از این کلمات مناسب است که یک معلّم بهائی خطاب به اطفال استفاده نماید و کدام یک را مکرراً می شنوید ؟

نادان همکار زیادی شیطون

خود خواه	دقیق	شریف	بی ارزش
شاد و مسرور	خنک	ارزشمند	زیبا
مطیع	بد رفتار	نفرت انگیز	با هوش
خانم	آقا	مشکل ساز	

در دنیای امروز دو نظریه افراطی وجود دارد که یک معلم بهائی باید از هر دو اجتناب کند: نظریات سنتی مبتنی بر مجازات خشونت آمیز و انضباط خشک و شدید طفل که در بسیاری از جاها هنوز اجرا می شود. در مقابل این نظریه بسیار سخت و خشن، تعداد روزافزونی از مردم هستند که به اطفال اجازه می دهند مطابق میل خود رفتار کنند و به آنها آزادی مطلق می دهند. وظیفه معلم بهایی آن است که روش متعادلی را پیش گیرد و به پرورش شخصیت روحانی طفل در کمال عشق و صبر و حکمت کمک نماید.

علاوه بر دروسی که شاگردان از مطالب هر جلسه فرامی گیرند، معلم می تواند از برخی روشهایی که در اختیار دارد در بهبود رفتار اطفال استفاده کند:

- ۱- مشورت عامل بسیار مهمی است. معلم باید برای صحبت با طفلی که نیاز به کمک و مساعدت دارد وقت کافی صرف کند و با او به مشورت پردازد. البته در اوقات مشورت معلم باید در نهایت مهربانی و در عین حال جدی باشد. ابدأً از او آثار عصبانیت و بی حوصلگی ظاهر نشود. با گروه خود راجع به کلماتی که در حین مشورت با طفل و یا گروهی از اطفال می توانید استفاده کنید، به مشورت پردازید.
- ۲- اگر معلم طبق نصائح حضرت عبدالبهاء عمل نماید و مرتباً رفتار نیک اطفال را مدح و ستایش کند، اطفال ملاحظه خواهند نمود که عدم تشویق در هر زمان به علت عدم رضایت معلم از بعضی از رفتارهای آنان است. این روش بسیار ظریف و در عین حال موثری برای تنبیه است.
- ۳- اگر طفلی با وجود مشورت رفتار نا شایسته ای را دوباره تکرار کند معلم می تواند نارضایتی خود را از چنین رفتاری صریحاً بیان کند. این عمل با لحنی بسیار قاطع و در کمال ادب و احترام انجام می شود. برای طفلی که به توجه محبت آمیز معلم عادت کرده است این عمل، تنبیه بسیار سختی محسوب می شود.

پاداش و تشویق

به منظور اجرای نصائح حضرت عبدالبهاء باید راجع به طرق مدح و ستایش و ایجاد سرور در قلب طفل تفکر کنیم .

۱- از اطفال نمی توان توقع داشت که در همه اوقات خوش رفتار باشند . هر گاه خوش رفتاری کنند باید معلم آنانرا تحسین و تشویق نماید و پاداش دهد .

۲- پاداش می تواند در بعضی مواقع مادی باشد مانند یک میوه . ولی اغلب اوقات پاداش باید عبارت از این باشد که به طفل اجازه داده شود تا وقت بیشتری را صرف کاری کند که دوست دارد.

سئوالات زیر را چگونه پاسخ می دهید ؟

۱- در کلاسی که معلم در مقابل بدرفتاری اطفال سکوت می کند چه مشاهده می نمایید؟

۲- در کلاسی که معلم با تدبیر خاصی به بچه ها می گوید که وقتی خوب رفتار می کنند خوشحال است، چه می بینیم ؟

۳- اگر معلم به بچه ها بگوید بالاخره خوب عمل کرده اند با وجودی که فکر می کند آنها قادر به چنین کاری نیستند چه تاثیری خواهد داشت ؟

حال به فعالیتهایی فکر کنید که بچه ها دوست دارند انجام دهند و می شود به عنوان پاداش از آنها استفاده کرد . اگر علت تشویق توضیح داده شود تأثیرات بیشتری خواهد داشت. مثلاً اگر بیان شود «مرجان امروز اوراق را توزیع می کند زیرا با همکلاسی هایش خیلی مودبانه رفتار نموده است» تأثیراتش بیشتر از آن است که فقط از او بخواهید اوراق را توزیع کند .

۱- نشستن کنار معلم

۲- انتخاب نوع بازی

۳- -----

۴- -----

۵- -----

مجازات و تنبیه

در بعضی موارد شاید ضروری باشد که معلم برخوردی جدی تر داشته باشد و از تنبیه صریح استفاده کند. از جمله این تنبیه ها : محرومیت طفل از رنگ کردن، و یا محرومیت از شرکت در بازی برای چند دقیقه است . در مورد این نوع تنبیه سه نکته مهم را باید مد نظر داشت : اول اینکه طفل باید دقیقاً بداند که علت تنبیه چیست. معلم باید توضیح دهد و بگوید: « به علت اینکه چنین کارهایی را انجام داده ای باید پنج دقیقه از بازی محروم شوی.» نکته دوم این که مجازات باید بلافاصله پس از انجام عمل نادرست انجام پذیرد زیرا طفل به سرعت فراموش می کند که چه اشتباهی مرتکب شده است. نکته سوم این که تنبیه ها باید کوچک و معقول باشند مثلاً : این بی معنی خواهد بود اگر طفلی را برای یک هفته تمام از بازی محروم کنید . حال با سایر افراد گروه، راجع به نکته اخیر مشورت کنید لیستی از انواع تنبیه مناسب و لیست دیگری از مجازاتهای نامناسب در یک کلاس بهائی تهیه نمایید .

مجازات های مناسب

- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵

مجازات های نامناسب

- ۱
- ۲
- ۳

همکاری و تعاون

زمانی که برای رنگ آمیزی اختصاص یافته فرصت بسیار خوبی است که اطفال، بسیاری از رفتارهای یک انسان ممتاز بهائی را یاد بگیرند. در این زمان مخصوصاً می توانند صفاتی مانند صبر، نظم، انضباط، همکاری و حسن مشارکت را فراگیرند. اطفال همیشه تمایل زیادی به رنگ آمیزی دارند با وجود این اگر معلم نتواند کلاس را خوب اداره نماید با بی نظمی بسیار مواجه می گردد.

عموماً، معلم در جلسه اول به اطفال کمک می کند تا برای این فعالیت جای مناسبی پیدا کنند. معلم اول، برای اطفالی که صفات صبر، همکاری و ادب و احترام دارند، جا تعیین می کند. طفلی که سایرین را هل می دهد، جلب توجه می کند و فریاد میزند باید منتظر نوبت بماند. اما اگر همین طفل روز بعد صبر و تحمل از خود نشان داد، معلم باید فرصت را غنیمت شمارد و برای این رفتار خوب به او پاداش دهد.

در وقت توزیع مدادهای رنگی نیز معلم باید از همین اصول پیروی کند. در جلسات اول باید به اطفال اجازه داد مداد رنگی را از جعبه ای که معلم در دست دارد انتخاب نمایند. و برای گرفتن مداد رنگی دیگر باید مداد قبلی را پس بدهند و مداد دیگری را بردارند. به این نحو اطفال عادت می کنند فقط مداد رنگی را که لازم دارند، بردارند. پس از گذشت چند جلسه وقتی اطفال مرتب و منظم تر شدند می توان مداد رنگیها را جایی در وسط کلاس گذاشت. اگر اطفال عادت کرده باشند که فقط از یک مداد رنگی در آن واحد استفاده کنند، انضباط و احساس همکاری بیشتری را بدست آورده اند ولی اگر این کار را شروع کنند که چند مداد را بردارند و برای استفاده خود نگه دارند، معلم باید دوباره به روش توزیع یک مداد رنگی به هر، نغرباز گردد.

سئالات:

۱- چهار صفتی را که اطفال می توانند حین رنگ آمیزی فراگیرند، نام ببرید.

۲- در جلسات اول چه کسی باید مسئول توزیع مداد رنگی ها باشد؟ چرا؟

۳- معلم چطور می تواند متوجه شود که اطفال در انضباط و همکاری پیشرفت کرده اند؟

تمرینها

در این قسمت سلسله سئوالات و تمرینهایی مربوط به انضباط و رفتار ارائه شده است. شما باید راجع به این تمرینها بسیار تفکر کنید و راجع به هر یک با راهنما و گروه خود مشورت نمائید.

۱- حمید و نوید همیشه خیلی سریع یاد می گیرند و بعد با هم شروع به بازی کرده، خیلی شلوغ می کنند، این کار ممکن است نشانه آن باشد که :

الف- این اطفال بسیار شیطان هستند .

ب - آنها خسته هستند .

ج - درسها خیلی مشکل است .

د - درسها آنقدر آسان و کم است که باعث کسالت آنها می شود .

هـ - معلّم خسته است .

۲- گیتا هیچ گاه به سؤال ها پاسخ نمی دهد و خیلی از موضوع درس دور است علت، ممکن است این باشد که :

الف - دختر خیلی خوبی است .

ب - او شاید خسته است .

ج - درسها برایش خیلی مشکل است .

د - درسها خیلی آسان است .

هـ - علاقه به حفظ کردن ندارد .

و - شاید بیمار است .

۳- پنج دقیقه پس از آغاز کلاس، اطفال نا آرام می شوند و توجهی به معلّم ندارند علت آن ممکن است این باشد که:

الف - بچه ها بد رفتار هستند.

ب- آنها خسته هستند .

ج - به حفظ کردن علاقه ندارند .

د - درس خیلی آسان است .

هـ معلّم به آنچه تعلیم می دهد علاقه نشان نمی دهد .

۴- ناصر بعد از ۱۵ دقیقه در کلاس، دوستش احمد را اذیت می کند. شاید علت این باشد که :

الف - ناصر همیشه مزاحم سایر اطفال است .

ب - او خیلی نا آرام است .

ج - او خسته است .

د - او معلّم را دوست ندارد .

هـ- به این درس علاقه ندارد .

و- ناصر احتیاج دارد که مدت تمرکزش را بر تکلیف، بیشتر کند .
۵- شما برای چهار موقعیتی که ارائه شد، چه چاره ای می اندیشید ؟

مورد اوّل:-----

مورد دوّم:-----

مورد سوّم:-----

مورد چهارم:-----

۶- شما چگونه می توانید تشخیص دهید طفلی که دیگران را اذیت می کند به علت شیطنت است یا خستگی او ؟

۷- چگونه می توان فهمید که طفل خسته است یا تکلیفی که به او داده ایم مشکل است ؟

۸- اگر معلّم صبرش تمام شود و با اطفال با عصبانیت، رفتار کند، نشانه آن است که ؟

الف - اطفال غیر قابل تحمل هستند .

ب - معلّم غیر قابل تحمل است .

ج - معلّم نمی تواند اطفال را درک کند .

د - معلّم خسته است .

ه- معلّم خود را از قبل برای کلاس آماده نکرده است .

و - اطفال بد رفتاری می کنند .

ز - معلم نباید دیگر به اطفال درس بدهد .

ح - معلم باید با والدین صحبت کند تا آنها فرزندانشان را ادب کنند .

۹- برای اینکه معلم از دست بچه ها عصبانی نشود، باید چه کند؟

الف - از درس دادن دست بکشد .

ب - فقط اطفال خوب را قبول کند .

ج - قبل از هر جلسه دعا بخواند .

د - سعی نماید رفتار اطفال را درک

کند .

۱۰ - در آغاز بازی ها «سحر» شروع به جیغ زدن و هل دادن دیگران می کند و می خواهد نفر اول

باشد این رفتار نشانه تمایل او به چیست ؟

الف - صبر .

ب - ریاست طلبی .

ج - خود خواهی .

د - همکاری و تعاون .

پاسخ خود را توضیح دهید

۱۱- در مورد سحر معلم باید :

الف - به سحر اجازه دهد نفر اول قرار باشد تا ساکت شود .

ب - نگذارد او در این بازی شرکت کند و بگوید اگر او می خواهد در بازی بعدی شرکت کند
نباید جیغ و داد کند و یا بقیه را هل دهد .

ج - یکی از اطفال صبور و متحمل را انتخاب کند و بگوید « سمیرا اول خواهد بود زیرا خیلی
صبور و متحمل است » و بعد اگر سحر هم آرام شد و صبر کرد او را به عنوان سومین و یا
چهارمین نفر در بازی شرکت دهد .

د - بگذارد او اولین نفر باشد اما به او بگوید نباید جیغ و داد کند .

پاسخ خود را توضیح دهید .

۱۲- به نظر شما بهترین عمل کدام است ؟

الف- معلم در کناری می نشیند و بچه ها نزد او می روند که برگه های رنگ آمیزی شده را به
معلم نشان دهند و یا مداد رنگی را عوض کنند .

ب - معلّم میان اطفال راه می رود و مدادهای رنگی را که می خواهند، به آنها می دهد و همکاری می کند .

ج - معلّم اطفال را به حال خود رها می کند تا مشغول رنگ آمیزی شوند و خودش نزد دوستانش به بیرون می رود و مشغول گفتگو می شود .

۱۳- معلّم تمام مداد رنگیها را وسط میز می گذارد. بعضی از اطفال با همکاری از مدادها استفاده می کنند اما هنوز بعضی از اطفال هستند که می خواهند بیش از یک مداد رنگی را بردارند ، در این صورت معلّم باید چه کند ؟

الف - یکی از اطفال را که همکاری می نماید انتخاب کند و تمام مداد رنگیها را به او بدهد و او را مسئول توزیع کند .

ب - همه مداد رنگی های اضافی را بردارد و یک مداد رنگی به هر یک از اطفال بدهد و اوراق رنگ آمیزی را از اطفال خود خواه بگیرد تا برای چند دقیقه از رنگ کردن شوند .

ج - تمام مداد رنگی ها و اوراق رنگ آمیزی را جمع کند و همه را از رنگ کردن محروم کند .
د- چون بعضی اطفال بیش از اندازه مداد رنگی برداشته اند و بقیه مدادی ندارند، برایشان مداد بیشتری بیاورد.

ه- از همه اطفال بخواهد مداد رنگی هائی را که استفاده نمی کنند در وسط میز قرار دهند .

پاسخ خود را توضیح دهید :

قسمت دوازدهم

دفتر ثبت

موفقیت کلاس های ما مبتنی بر توانایی های معلّم و روش وی در اجرای فعالیت های مختلف می باشد . اما در عین حال معلّم باید اسبابی در اختیار داشته باشد که به وی کمک کند تا در کلاس نظم و ترتیب برقرار شود و ترقی و پیشرفت شاگردان را پیگیری کند . از جمله این وسائل دفتر ثبت پیشرفت است که موضوع بحث در این قسمت خواهد بود .

انیسا، خانمی بهائی از منطقه ای روستایی است که مایل است کلاسهای اطفال را اداره نماید . او می خواهد اطفال شروع به کسب کمالات روحانیه نمایند تا جامعه مبدل به جنتی از حبّ و وفاق گردد. او می خواهد که اطفال دروسی را که برایشان تهیه نموده فراگیرند اما در عین حال متوجّه این مطلب هست که بعضی زود و بعضی دیرتر فرامی گیرند . لذا تصمیم دارد یک دفتر ثبت تهیه نماید تا بتواند پیشرفت شاگردان را دنبال کند . این است آنچه که بعد از چند ماه ملاحظه می کنیم :

در ابتدا انیسا جامعه را مطلع ساخت که مایل است صبح روزهای جمعه یک کلاس اطفال تشکیل دهد. در تاریخ اوّل مهر این اطفال در کلاس او ثبت نام نمودند :

مینا	۵ ساله	انیس	۵ ساله
فرانک	۵ ساله	افشین	۵ ساله
مهران	۶ ساله	حسین	۵ ساله
طاهره	۶ ساله	آرام	۶ ساله
مریم	۶ ساله	فریبا	۵ ساله
زهرا	۶ ساله	گیتی	۵ ساله
پویا	۶ ساله	شهرام	۶ ساله

برای ثبت نام انیسا فرم مخصوصی برای هر یک تهیه و نام و سنّ هر کدام را در آن ثبت نمود چنانچه در آخر این قسمت ملاحظه می کنید .

انیسا اوّلین کلاس خود را در تاریخ ۶ مهرماه آغاز نمود و از اینکه مینا و مریم و فرانک و طاهره و زهرا و حسین و گیتی و شهرام اوّلین بیان مبارک را از حفظ کرده بودند بسیار شاد و مسرور بود .

جلسه دوّم ۱۳ مهرماه، قدری مشکل تر بود زیرا فقط فرانک، زهرا، گیتی و شهرام توانستند بیان دوّم را حفظ کنند. همچنین مهران و پویا و آرام توانستند بیان اوّل را حفظ نمایند.

جلسه سوّم ۲۰ مهرماه، انیسا تصمیم گرفت به جای آموزش نصّی جدید دو نصّ جلسه اوّل و دوّم را مرور کند. فریبا نصّ اوّل را فرا گرفت و مینا و مهران و مریم و طاهره و پویا و افشین و آرام توانستند نصّ دوّم را به خوبی فراگیرند.

جلسه چهارم ۲۷ مهرماه انیسا به آموزش سوّمین نصّ مبارک پرداخت. در پایان کلاس فرانک و مهران و مریم و زهرا و پویا و گیتی آن را به خوبی یاد گرفتند. انیس نیز نصّ شماره ۱ را یاد گرفته بود، انیسا بسیار مسرور بود از اینکه انیس این نصّ را با کمک مادرش حفظ نموده بود و با احساس رضایت فراوان تاریخ آن را در دفتر ثبت نمود.

برای انیسا ملاحظه پر شدن خانه های فرم مربوطه بسیار هیجان انگیز بود. یک روز همسایه ها اظهار داشتند که متوجّه تغییری در اطفال شده اند. آنان از این کلاس بسیار راضی و خشنود بودند. با شنیدن این مطالب انیسا بیشتر علاقه مند شد او کلاس خود را با عشق و فداکاری بسیار ادامه داد و این نتایج را بدست آورد:

نتایج کلاس ۴ آبان ماه:

حفظ نصّ مبارک شماره ۳: مینا، طاهره، آرمین، آرام و فریبا.

حفظ نصّ مبارک شماره ۴: فرانک، لادن، پویا، شهرام، آیلین، زهرا، مهران و افشین.

نتایج کلاس ۱۸ آبان ماه:

حفظ نصّ شماره ۵: مینا، طاهره، مریم و آرام.

تذکّر: اکثر اطفال به علّت سرماخوردگی غایب بودند.

نتایج کلاس ۲۵ آبان ماه:

حفظ نصّ شماره ۵: فرانک، شهرام، انیس و حسین.

تذکّر: اکثر اطفال هنوز بیمار بودند.

نتایج کلاس ۲ آذر ماه:

انیسا در این کلاس به اطفالی کمک کرد که عقب مانده بودند و نتایج زیر به دست آمد:

انیس نصّ شماره ۳ را حفظ نمود. آرام نصّ شماره ۴ را حفظ نمود و شهرام نصّ شماره ۳ را فراگرفت.

نتایج کلاس ۹ آذر ماه:

- حفظ نصّ مبارک شماره ۶: مهران ، لادن ، شهرام ، انیس ، افشین ، حسین و فریبا .
حال به فرم ثبت خود نگاه کنید و به سئوالات زیر جواب دهید :
- ۱- در حال حاضر چند نفر از اطفال نصّ شماره ۶ را فراگرفته اند ؟
 - ۲- چند نفر از اطفال هنوز نصّ شماره ۴ را فرا نگرفته اند ؟
 - ۳- فریبا چند نصّ را حفظ کرده است ؟
 - ۴- انیسا جمعه آینده با کدام یک از اطفال باید بیشتر کار کند تا کمی جلو بیافتند ؟
 - ۵- کدام نصوص هنوز مانده است که طاهره باید حفظ کند ؟
 - ۶- کدام نصوص هنوز مانده است که شهرام باید حفظ کند ؟
 - ۷- سه روشی را که می توانید به فریبا کمک نمائید بنویسید :

----- الف -

----- ب -

----- ج -

- ۸- جلسه آینده انیسا چه مطلبی را باید به اطفال آموزش دهد ؟

- ۹- با ملاحظه فرم ثبت آیا تصوّر می کنید انیسا باید روش کار را پس از دیدن نتایج ۴ آبان ماه
تغییر می داد ؟

هرگاه شما کلاس اطفال را آغاز نمودید می توانید از فرم ثبت در صفحه ۸۸ برای پیگیری نصوص
مبارکه ای که اطفال از بر نموده اند استفاده نمائید .

گزارش پیشرفت

نام - سن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
مینا - ۵	۶ مهر	۲۰ مهر	۴ آبان		۱۸ آبان				
فرانک - ۵	۶ مهر	۱۳ مهر	۲۷ مهر	۴ آبان	۲۵ آبان				
مهران - ۶	۱۳ مهر	۲۰ مهر	۲۷ مهر	۴ آبان		۹ آذر			
طاهره - ۶	۶ مهر	۲۰ مهر	۴ آبان		۱۸ آبان				
مریم - ۶	۶ مهر	۲۰ مهر	۲۷ مهر	۴ آبان	۱۸ آبان	۹ آذر			
زهرا - ۶	۶ مهر	۱۳ مهر	۲۷ مهر	۴ آبان					
پویا - ۶	۱۳ مهر	۲۰ مهر	۲۷ مهر	۴ آبان					
انیس - ۵	۲۷ مهر		۲ آذر		۲۵ آبان	۹ آذر			
افشین - ۵	۶ مهر	۲۰ مهر		۴ آبان		۹ آذر			
حسین - ۵	۶ مهر		۴ آبان		۲۵ آبان	۹ آذر			
آرام - ۵	۱۳ مهر	۲۰ مهر	۴ آبان	۲ آذر	۱۸ آبان				
فریبا - ۵	۲۰ مهر		۴ آبان			۹ آذر			
گیتی - ۵	۶ مهر	۱۳ مهر	۲۷ مهر	۴ آبان					
شهرام - ۶	۶ مهر	۱۳ مهر	۲ آذر	۴ آبان	۲۵ آبان	۹ آذر			

گزارش پیشرفت

نام - سن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

خانواده هر یک از اطفال

علاوه بر آگاهی از نحوه اداره کلاسهای اطفال به نحو احسن شما باید با بستگان هر یک از اطفال روابط صمیمانه برقرار نمائید. همه می دانیم که اطفال در هر لحظه عمر خود در حال یادگیری هستند حتی قبل از رفتن به مدرسه، بسیاری از مطالب را فرا گرفته اند از قبیل: راه رفتن و حرف زدن، یافتن راه منزل، مغازه، و منازل دوستان و بستگان و آشنائی با بسیاری از حیوانات و نباتات و گیاهان و دانستن اینکه چیزهایی هست که با پرداخت پول می توان خرید. اینها نمونه هایی از ذخیره دانشی هستند که اطفال قبل از ورود به مدرسه در ذهن خود اندوخته اند. کودکان این همه را از کجا آموخته اند؟ بدون شک آنها این اطلاعات را از طریق فعالیتهای روزانه در کنار والدین و همسایگان کسب نموده اند در هر حال تعلیمی که اطفال از بستگان می گیرند آنقدرها هم زیاد نیست زیرا پدر بیشتر وقت خود را صرف کار می کند و ساعاتی را که با خانواده می گذراند بسیار کم است. مادر نیز اکثر اوقات مشغول کارهای مختلف است و فرصت زیادی برای تعلیم مستقیم اطفال ندارد. اطفال اعمال والدین خود را می بینند و از آن تقلید می کنند و مثل آن عمل می کنند. مهمترین راه یادگیری اطفال از این طریق است. چون سایر اعضای خانواده نیز وقت کافی ندارند، نمی توانند برای بچه ها کلاسهای ترتیب دهند. بنابراین هر گاه فردی مقداری از وقت خود را وقف تعلیم کلاسهای اطفال نماید، خدمت بزرگی به جامعه می کند. با توجه به اهمیت دوران خاص سنین طفولیت که طی آن تعلیم و تربیت بسیار آسان و سریع انجام می پذیرد. تشکیل کلاس اطفال حائز اهمیت بسیاری است. از این جهت روابط میان خانواده ها و کلاس نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. از این جهت روابط میان خانواده ها و کلاس نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. خانواده ها به معلمین اعتماد می کنند که به فرزندشان درست تعلیم دهند و معلمین به خانواده ها در تامین حمایت اخلاقی و مادی اعتماد می کنند. آموزش اطفال در کلاس بر اساس تمایلات و آرزوهای روحانی والدین است. والدین با الگو قرار گرفتن برای اطفال و تشویق آنها به شرکت در کلاس، برنامه های تربیتی را حمایت می کنند بنابر این ایجاد و حفظ روابط نزدیک و محبت آمیز بین معلم و خانواده ها بسیار مهم است.

۱- چند مثال از آنچه یک کودک در خانه می آموزد را ذکر نمائید؟

۲- اطفال چگونه از زندگی روزمره در خانواده خود تعلیم می گیرند؟

۳- روش اصلی خانوادهها برای تعلیم اطفال چیست؟

۴- چرا باید روابط صمیمانه میان خانواده و معلم کلاس اطفال بهائی ایجاد شود؟

روابط با خانواده ها

متأسفانه روابط میان معلم و خانواده های اطفال، اغلب از آنچه در مدارس معمولی و غیر بهائی متداول است، پیروی می کنند در اکثر سیستم های تربیتی فضای خصومت آمیزی بر اساس اتهامات متقابل مابین والدین و مربیان برقرار است. بنابر این معلمین، والدین را مسئول بد رفتاری اطفال می دانند و در مقابل والدین شکایت می کنند که معلمین روش تعلیم و تربیت اطفال را نمی دانند. بدون شک معلم کلاسهای بهایی باید نهایت سعی را در رفع شرایط موجود بنماید. وظیفه یک فرد بهایی همواره کمک و مساعدت به سایرین و سعی در بخشش خطای دیگران است، نه بزرگ جلوه دادن اشتباهات آنان. لذا معلم باید تلاش کند تا به والدین نزدیک شود و در زمینه مسایل تربیتی اطفالشان در خانه و کلاس مرتباً با آنها به مشورت پردازند. باید عادت مذاکره دوستانه و مرتب، با والدین ایجاد شود و در خلال آن راجع به صفات برجسته اطفال هر قدر هم که کوچک و ناچیز باشد، بحث و گفتگو شود. در مشاورات بعدی با والدین می توانید تصمیماتی راجع به نحوه پرورش و ترقی صفاتی که اطفال تا به حال به دست آورده اند، اتخاذ نمایید. فقط تحت این شرایط و با رعایت حزم و احتیاط بسیار می توان به عیوب و نواقص اطفال اشاره نمود. هدف باید این باشد که راه های مثبت همکاری میان خانواده ها و معلم را بیابیم و بدین ترتیب به طفل کمک نماییم که عیوب و نواقص خود را اصلاح کند.

موضوع روابط رسمی میان معلم و خانواده ها بسیار وسیع است و در این بخش نمی توان به کل مطالب اشاره نمود. شما تدریجاً خواهید آموخت که چگونه به وسیله این کلاسها کمکهای فراوانی به ترقی و پیشرفت جامعه نمایید، تعلیم و تربیت را تعمیم دهید و در ایجاد همکاری و روابط محکم میان اعضای خانواده مشارکت کنید. از آنجایی که شما به تازگی شروع به کار نموده اید، مسئولیتهای زیادی را نمی توانید به عهده بگیرید. اولین وظیفه مهم شما آن است که به تاسیس کلاسی نمونه مبادرت نمایید به نحوی که کیفیت تدریس شما و ترقی اطفالی که در آن شرکت می کنند، مورد تحسین همه افراد جامعه قرار گیرد. در هر حال شما نمی توانید به تنهایی موفق به کسب این مهم شوید. بلکه چنانچه در فوق اشاره گردید باید از فرصتها استفاده نمایید و با اعضای خانواده اطفال به مشورت پردازید و حمایت و پشتیبانی آنها را به دست آورید.

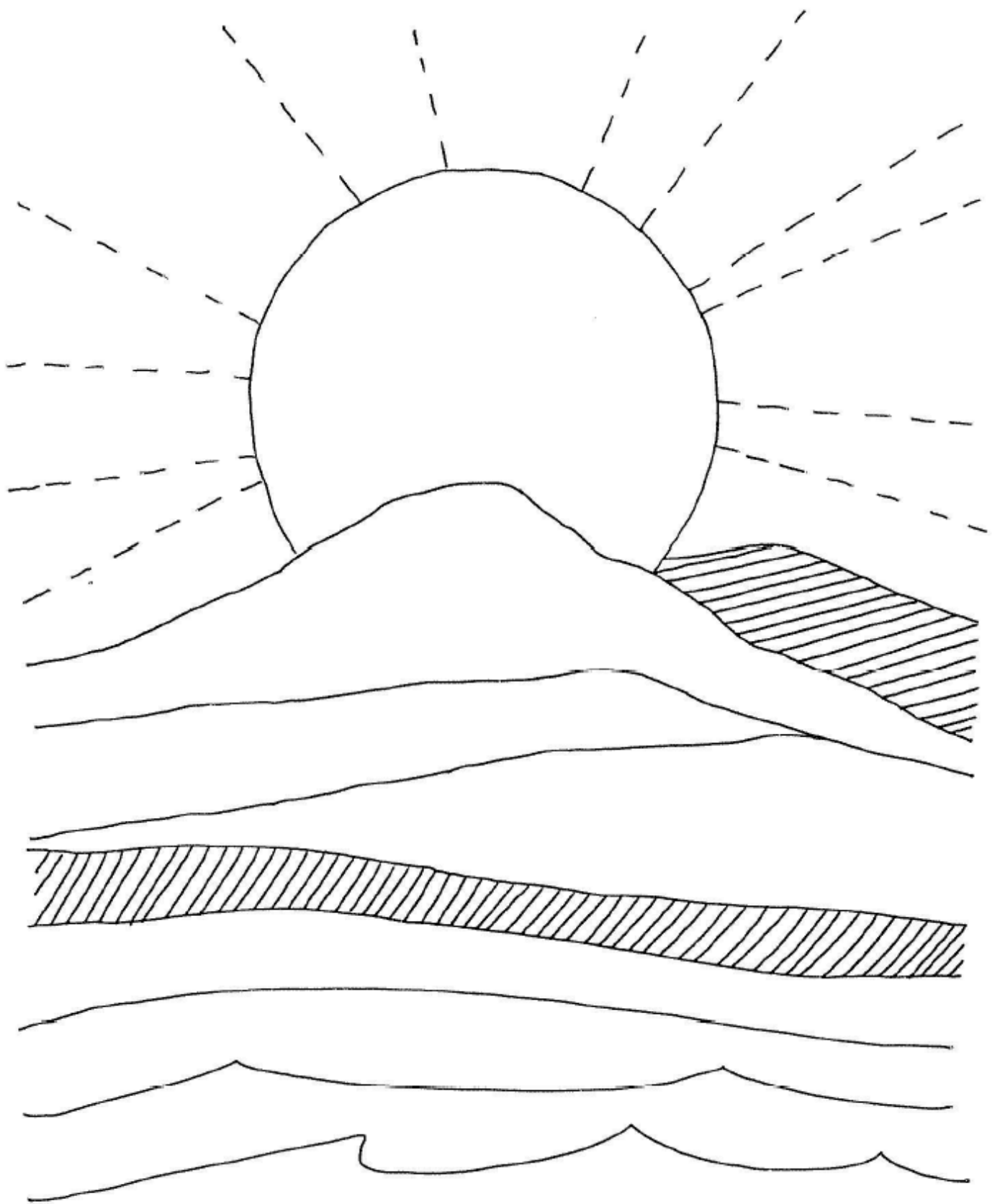
برای شروع این مشاورات پیشنهاد می شود لیستی از صفات روحانیه ای که مایلید اطفال آنرا کسب کنند تهیه نمایید و برای هر یک از صفات و کمالات نص مبارکی را بیابید. بسیاری از این بیانات

مراجع :

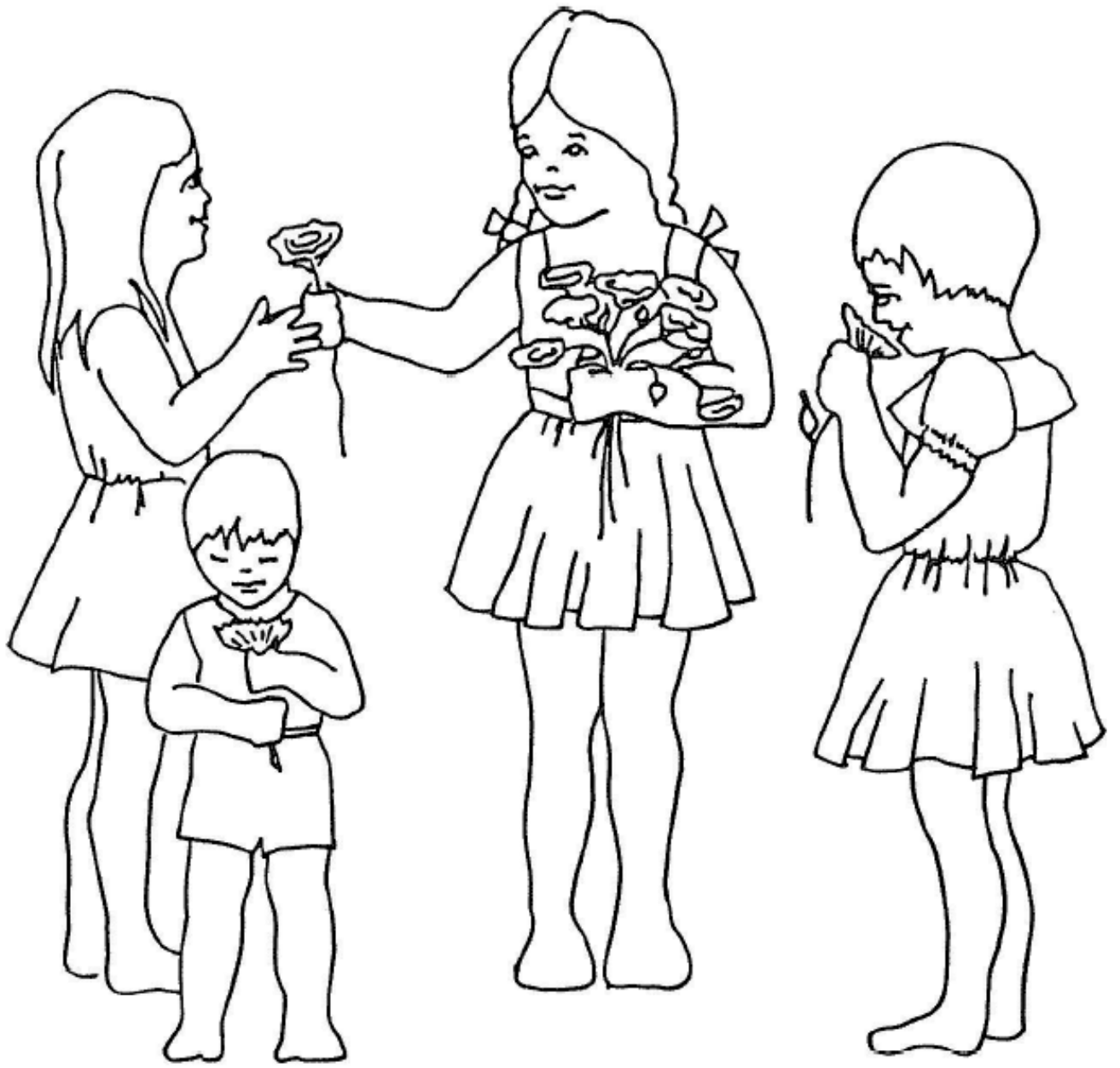
- ۱- مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهایی، ص ۴۳
- ۲- مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهایی، ص ۳۷
- ۳- مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهایی، ص ۳۶
- ۴- مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهایی، ص ۷۴

بیانات مبارکه در زیر نقاشی ها به ترتیب آمده است:

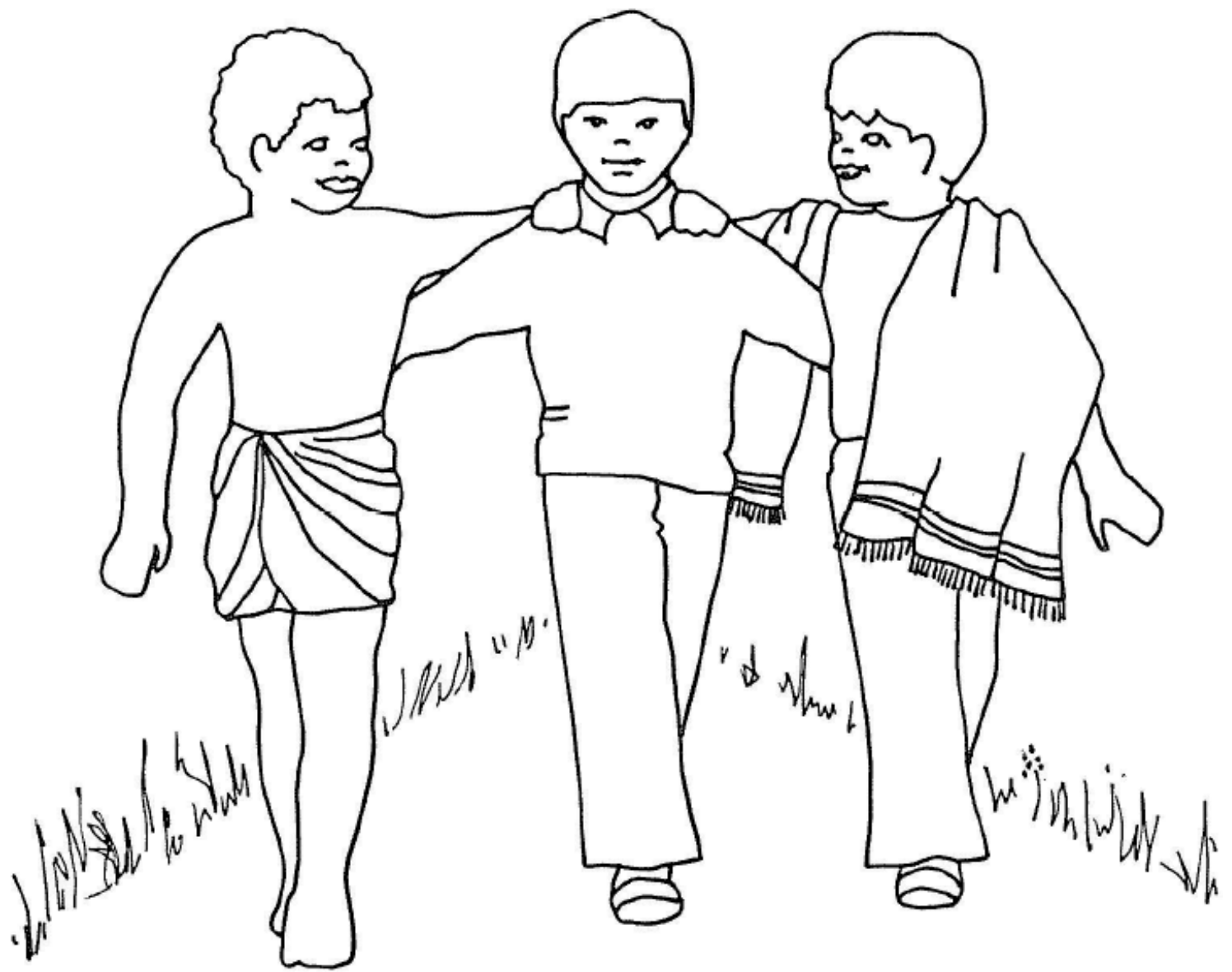
- ۱- «نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد.»
- ۲- «یا ابن الروح فی أوّل القول املک قلباً جیداً حسناً منیراً...»
- ۳- «هیچ نوری به نور عدل معادله نمی نماید»
- ۴- «ای دوست در روضه قلب جز گل عشق مکار»
- ۵- «امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع من علی الارض قیام نماید»
- ۶- «صدق و راستی اساس جمیع فضائل انسانی است.»
- ۷- «بعد از عرفان حق، اعظم امور استقامت بر امر اوست»
- ۸- «یا ابن الانسان کن لی خاضعاً لآکون لک متواضعاً»
- ۹- «طوبی لمن اختار أخاه علی نفسه»
- ۱۰- «زینوا لسانکم بالصدق و نفوسکم بالأمانه»
- ۱۱- «الکرم و الجود من خصالی فهنیئاً لمن تزین بخصالی»
- ۱۲- «نیکوست حال نفسی که به محبت تمام با عموم انام معاشرت نماید»
- ۱۳- «علامه الحب الصبر فی قضائی و الاضطبار فی بلائی»
- ۱۴- «یا ابن الوجود حبی حصنی من دخل فیهِ نجا و امن و من اعرض عنهم غوی و هلك»
- ۱۵- «توکل به خدا کن و امور را به او تفویض نما.»



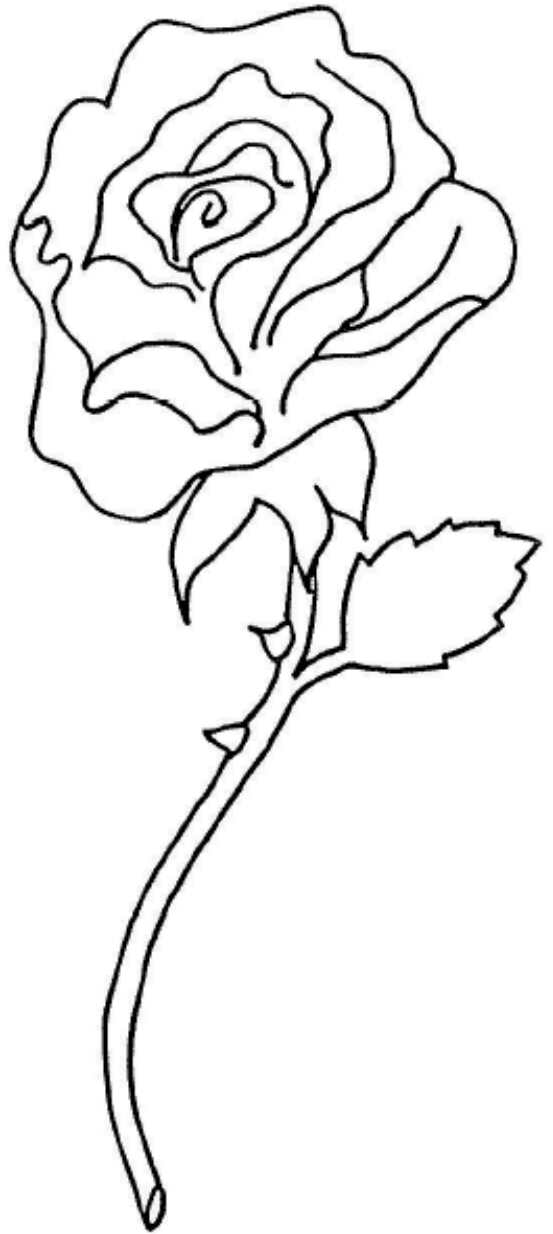
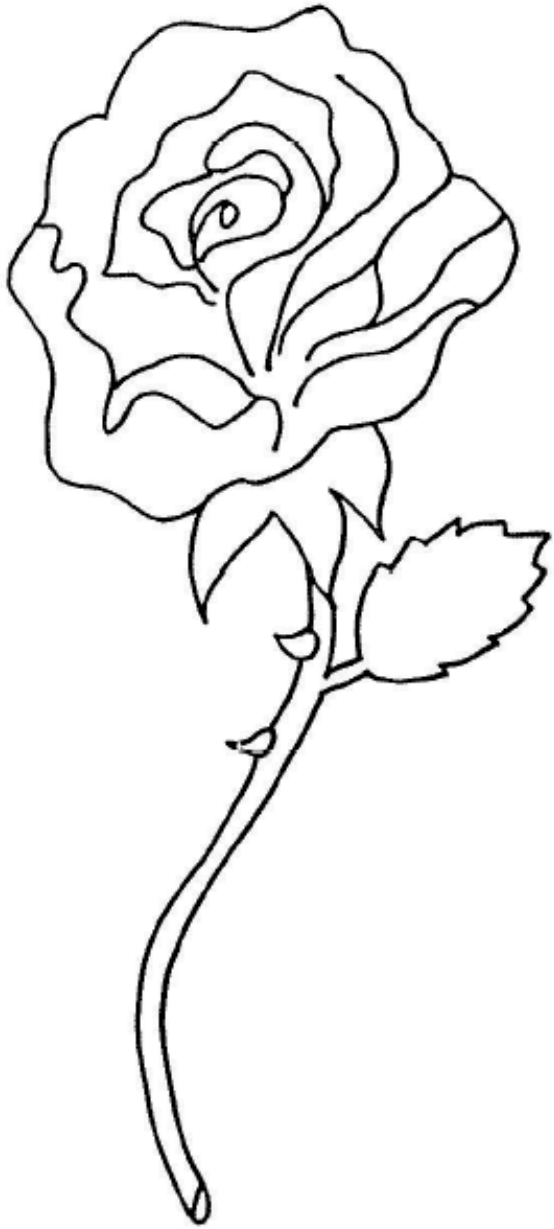
۱- «نور اتّفاق آفاق را روشن و منور سازد.»



٢- «يا ابن الروح في أول القول املك قلباً جيّداً حسناً مُنيراً...»



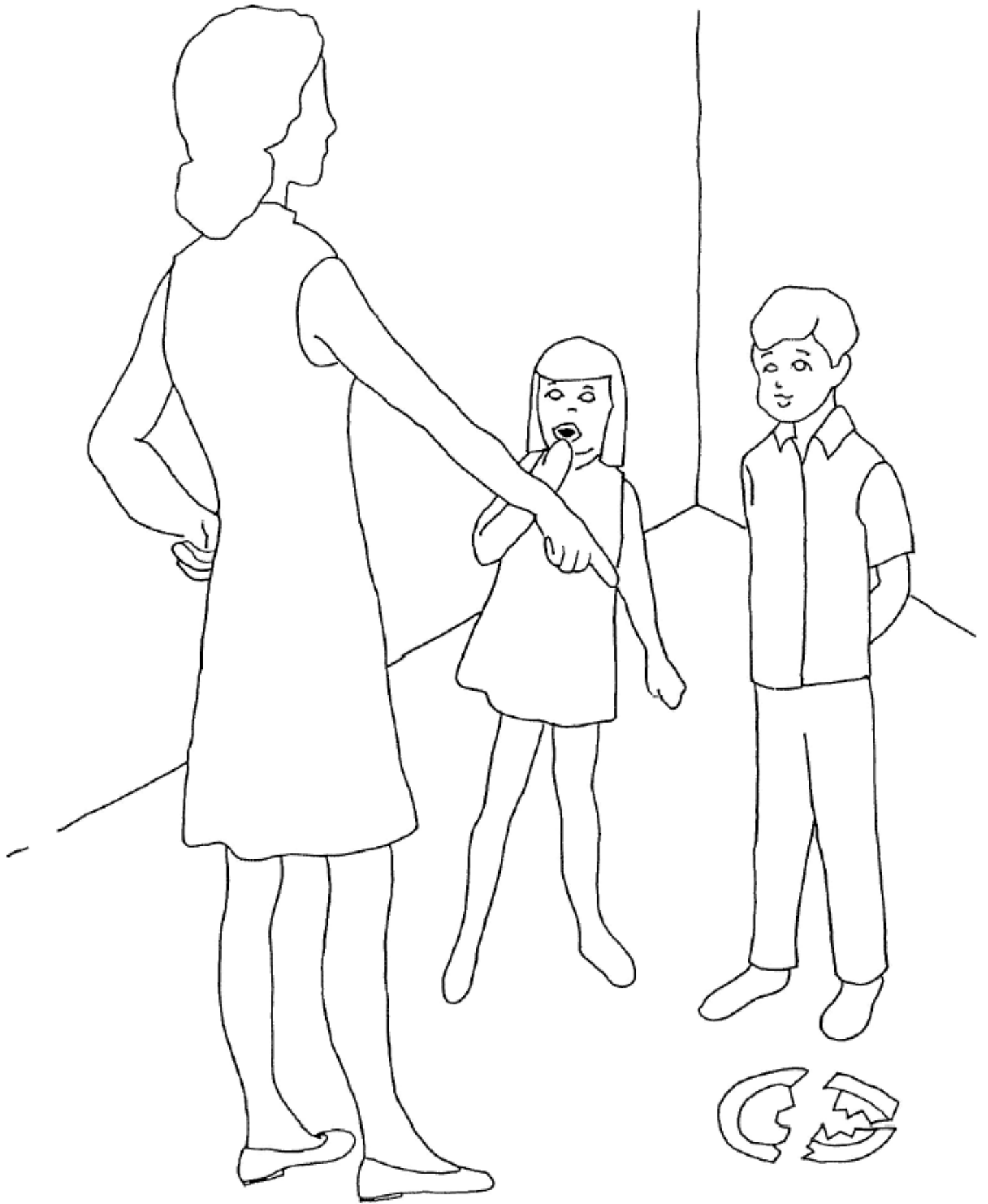
۳- «هیچ نوری به نور عدل معادله نمی نماید»



۴- «ای دوست در روضهٔ قلب جز گل عشق مکار»



۵- « امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع من علی الارض قیام نماید»



۶- «صدق و راستی اساس جميع فضائل انسانی است.»



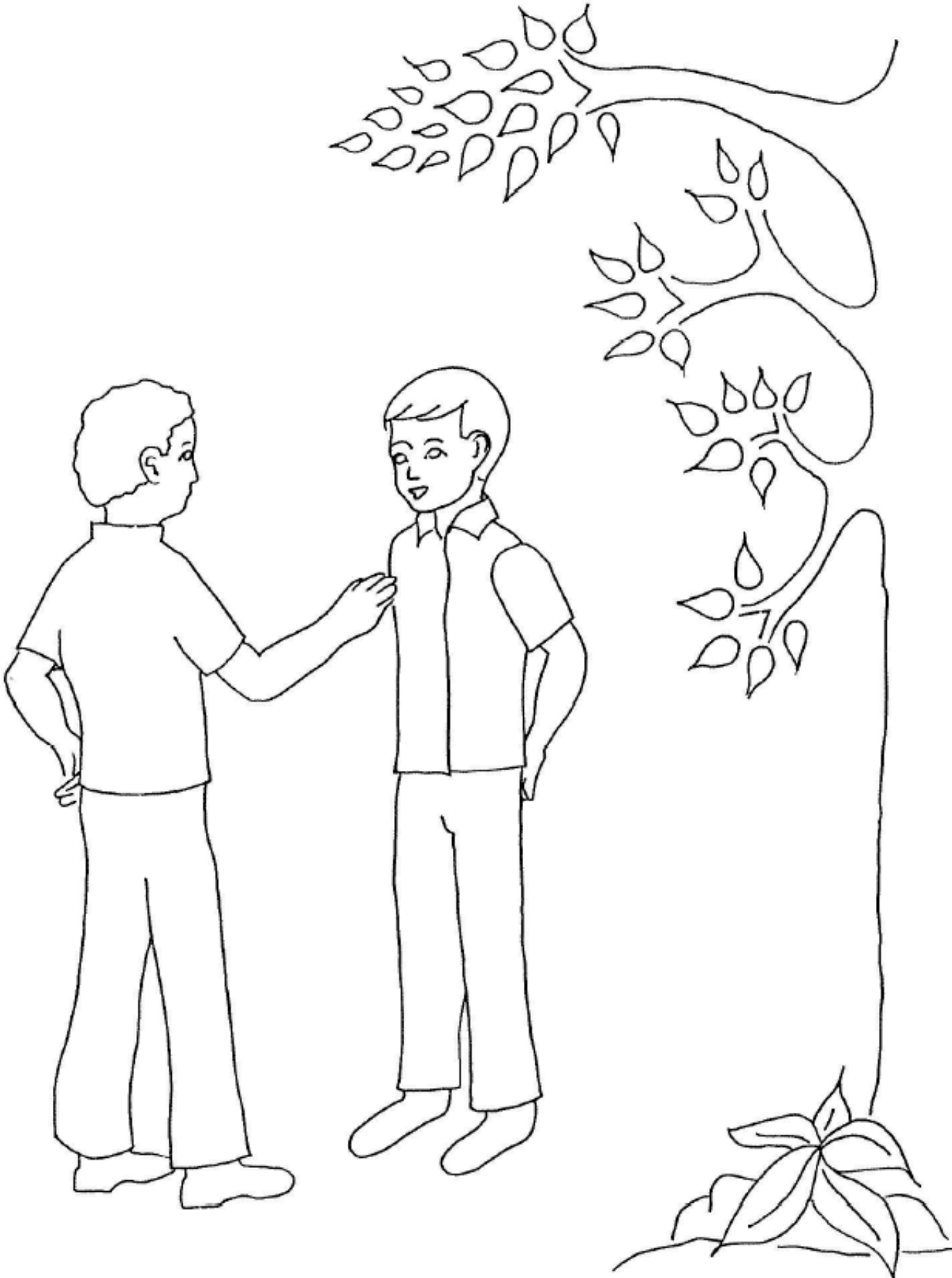
۷- «بعد از عرفان حق، اعظم امور استقامت بر امر اوست»



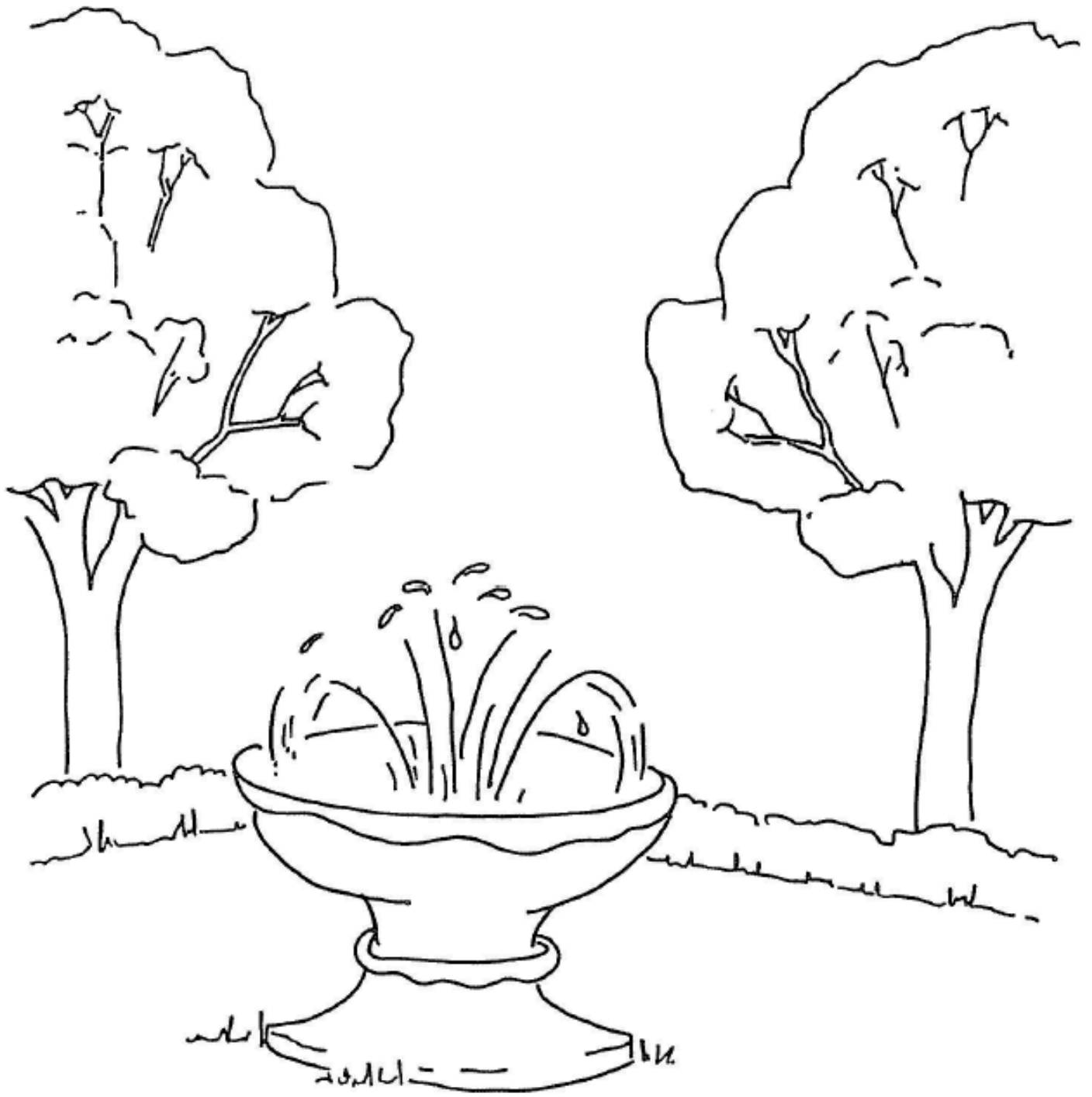
٨- «يَا بَنَ الْاِنْسَانِ كُنْ لِي خَاضِعًا لَّا كُونَ لَكَ مُتَوَاضِعًا»



٩- « طوبى لِمَن أَخْتَارَ أَخَاهُ عَلَى نَفْسِهِ »



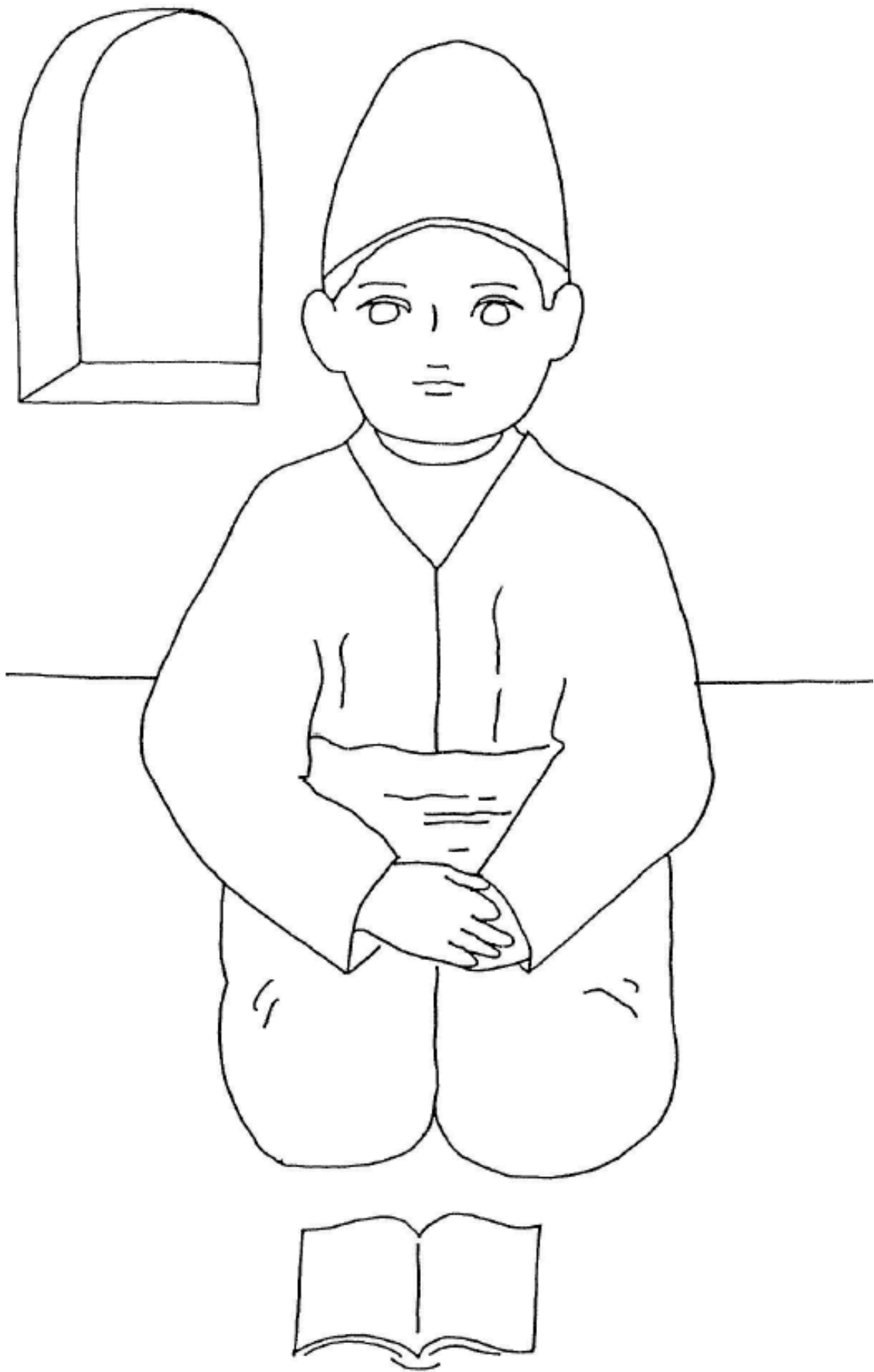
١٠ - « زَيْنُوا لِسَانَكُمْ بِالصِّدْقِ وَنُفُوسَكُمْ بِالْأَمَانَةِ »



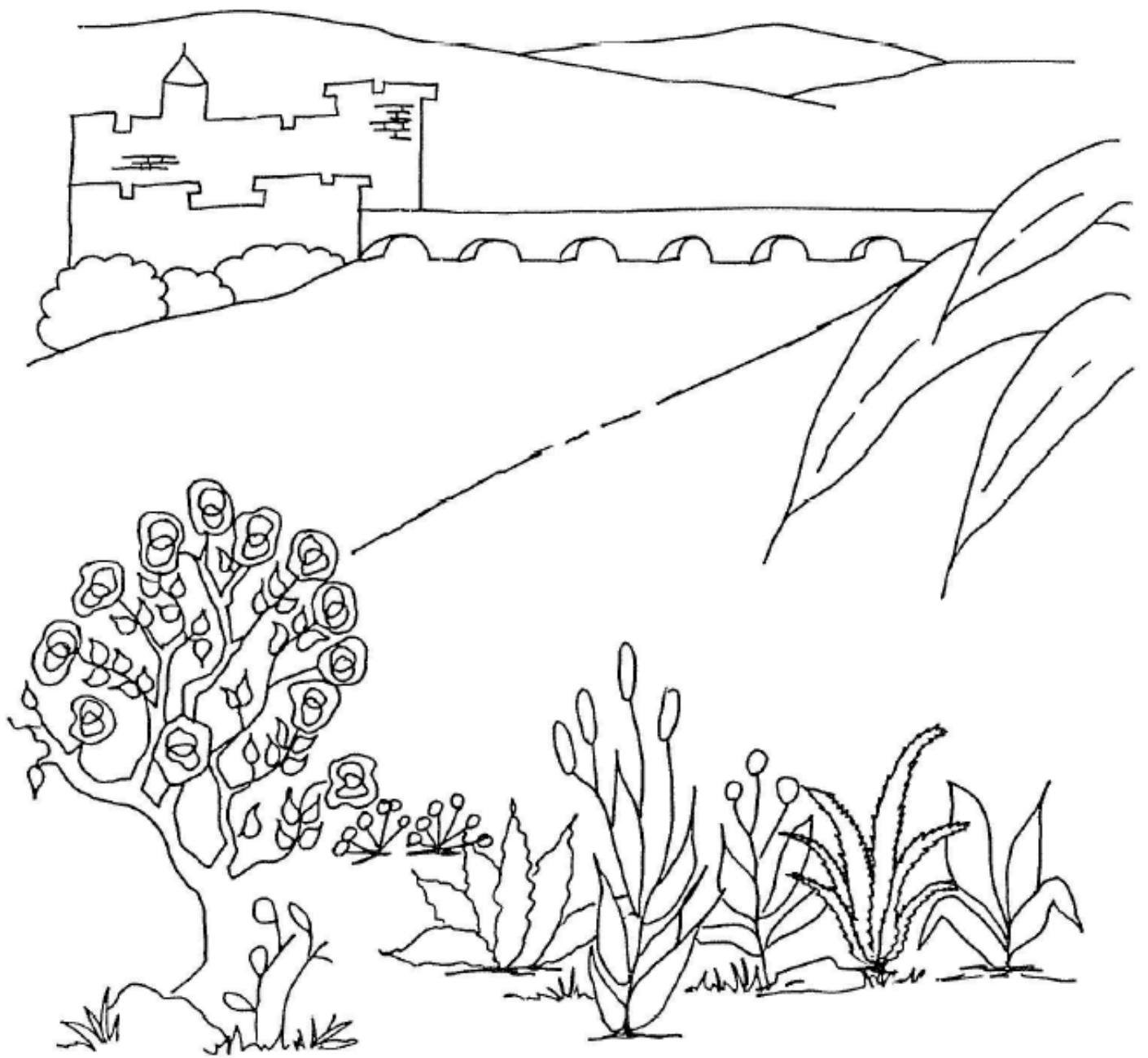
١١ - «الْكَرَمُ وَالْجُودُ مِنْ خِصَالِي فَهَنِيئًا لِمَنْ تَزَيَّنَ بِخِصَالِي»



۱۲- « نیکوست حال نفسی که به محبت تمام با عموم انام معاشرت نماید »



١٣ - «عَلَامَةُ الْحُبِّ الصَّبْرُ فِي فَضَائِي وَإِصْطِبَارٌ فِي بَلَائِي»



١٤ - « يا ابن الوجود حبي حصني من دخل فيه نجا وامن وامن اعرض عنهم غوى وهلك »



۱۵- « توکل به خدا کن و امور را به او تفویض نما. »